

# گزارش میراث

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال پنجم، شماره یکم و دوم، بهار - تابستان ۱۳۹۹ [انتشار: بهار ۱۴۰۱]

سرخس: زبان، ادبیات و خودآگاهی ملی / محمود ایبسلار ● پژوهش درجه اصالت برخی بیت‌ها در پیرایش شاهنامه / جلال خاقد مطلق ● مهرهای نسخه خطی المشیخه / عبداللین شیخ‌المکملی ● نوبت‌های از زندگی علامه علی‌اکبر دهخدا / مریم میونس ● منقولاتی از چهارمقاله نظامی عروضی در متن فارسی گمنامی در احکام نجوم، نوشته تاج‌الدین اکرم / علی صفی آقانه ● نگاهی به فرهنگ‌های حلبی (بررسی ویژگی‌های زبانی) / میلاد بیگلر ● تصحیحی دیگر از نزهة العاشقین تألیف علی بن محمود بن الحاج / علی کاسلی ● صوفیان و معارضان آنان در جهان ایرانی‌وار / مه‌الدین خوانسار ● نقدی بر تصحیح زادالمسافر / مسعود راستی‌پور ● نگاهی به «اشعار پراکنده»ی کلیات زلالی خوانساری / برنوس میوسی ● رفع چند سوء تفاهم درباره سبغی نیشابوری و تذکر چند نکته درباره چاپ عکسی رسائل العشاق و رسائل المشتاق / مایرون نیگری ● ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۱) / سید احمدرضا قائم‌مقامی ● گزارش از یک انتقال دانشگاهی (مرج کتاب «نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی» در رساله «نقد اسطوره‌های و کاربرد آن در تحلیل شاهنامه فردوسی») / مهور واحدوست ● ایران در متون و منابع عثمانی (۲۲): چلبی‌زاده عاصم افندی / نصرالله صالحی ● از لایبزیگ تا بابل: مروری بر زندگی و آثار فرانتس هاینریش وایسباخ، پژوهشگر حوزه مطالعات میخی / سهیل دلشاد ● درباره قطعه منسوب به کافی ظفر همدانی / بهروز ایبانی ● یادداشت‌هایی درباره حرف «ض» در زبان فارسی / رضا حدیدی‌زادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۹۰ - ۹۱

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح  
متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی  
دوره سوم، سال پنجم، شماره یکم و دوم  
بهار - تابستان ۱۳۹۹ [انتشار: بهار ۱۴۰۱]

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و  
ابوریحان، ساختمان فروردین (شماره ۱۱۸۲)، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir  
gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۶۰۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: یکی از نگاره‌های شاهنامه فرچغای  
خان، به نستعلیق ممتاز محمدتکین الحسینی، مورخ  
۱۰۵۸ق (انگلستان، Windsor Castle، Royal Library  
(No. RCIN1005014

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

## فهرست

### سرخرن

زبان، ادبیات و خودآگاهی ملی / محمود امیدسالار ..... ۳-۶

### جستار

پژوهش در جبهه اصالت برخی بیت‌ها در پیرایش شاهنامه / جلال خالقی مطلق ..... ۷-۲۹  
مهرهای نسخه خطی المشیخه / عمادالدین شیخ‌الحکمایی ..... ۳۰-۳۲  
نویافته‌هایی از زندگی علامه علی‌اکبر دهخدا / مریم میرشمسی ..... ۳۳-۵۵  
منقولاتی از چهارمقاله نظامی عروضی در متن فارسی گم‌نامی در احکام نجوم، نوشته تاج‌الدین اکرم /  
علی صفری آقلعه ..... ۵۶-۶۳  
نگاهی به فرهنگ‌های حلیمی (بررسی ویژگی‌های زبانی) / میلاد بیگلر ..... ۶۴-۷۶  
تصحیحی دیگر از زهرا العاشقین تألیف علی بن محمود بن الحاج / علی کاملی ..... ۷۷-۸۷

### نقد و بررسی

صوفیان و معارضان آنان در جهان ایرانی وار / مجدالدین کیوانی ..... ۸۸-۱۰۲  
نقدی بر تصحیح زاد‌المسافر / مسعود راستی‌پور ..... ۱۰۳-۱۲۹  
نگاهی به «اشعار پراکنده»ی کلیات زلالی خوانساری / مرتضی موسوی ..... ۱۳۰-۱۳۵  
رفع چند سوء تفاهم درباره سیفی نیشابوری و تذکر چند نکته درباره چاپ عکسی رسائل العشاق و  
وسائل المشتاق / همایون شیکری ..... ۱۳۶-۱۴۰

### پژوهش‌های وابسته

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۱) / سید احمد رضا قائم‌مقامی ..... ۱۴۱-۱۴۴  
گزارشی از یک انتقال دانشگاهی (مزج کتاب «نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی» در رساله «نقد اسطوره‌ای و  
کاربرد آن در تحلیل شاهنامه فردوسی») / مهوش واحد دوست ..... ۱۴۵-۱۵۶

### ایران در متون و منابع عثمانی (۳)

چلبلی‌زاده عاصم افندی / نصرالله صالحی ..... ۱۵۷-۱۵۹

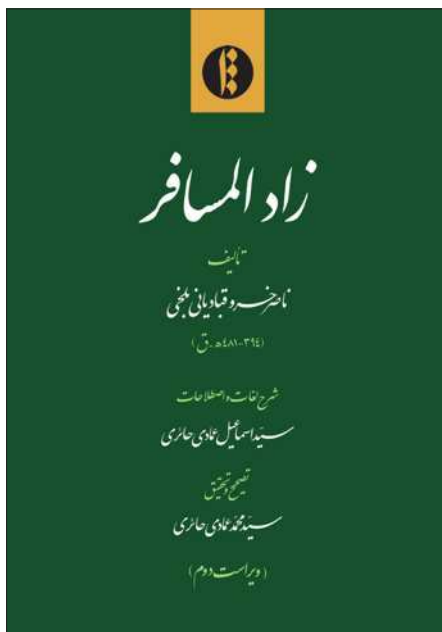
### آشنایی با نشرشاهان و متن‌شوهان (۵)

از لایبزیگ تا بابل؛ مروری بر زندگی و آثار فرانتس هاینریش وایسباخ پژوهشگر حوزه مطالعات میخی /  
سهیل دلشاد ..... ۱۶۰-۱۶۶

### درباره نوشته‌های پیشین

درباره قطعه منسوب به کافی ظفر همدانی / بهروز ایمانی ..... ۱۶۷  
یادداشت‌هایی درباره حرف «ض» در زبان فارسی / رضا حیدری‌زادی ..... ۱۶۸-۱۶۹





## نقدی بر تصحیح زادالمسافر

مسعود راستی پور

rasti.masoud@gmail.com

خوانندگان قرار دهد.<sup>۱</sup>

### ۱. کلیات

آسیب‌شناسی تصحیح متن، در کنار نقد متون مصحح و

۱. بخش‌های کوتاهی از نوشته حاضر پیش‌تر در کانال تلگرامی آقای علی شاپوران، با عنوان «فن ادبیات»، انتشار یافته‌است (نک. ۲، ۱، ۱، ۳، ۷، ۳، ۹، ۱۲، ۳، ۵، ۲، ۵، ۳). این مباحث در این‌جا تکمیل یا به‌ضرورت مطلب بازنویسی شده‌است. مصحح پاسخ‌هایی به موارد طرح‌شده داده‌اند که به نظر نگارنده وارد نرسیده‌است، جز آن‌که در یک مورد (۳، ۱۲) نگارنده بر اساس چاپ دوم (چاپ نخست ویراست دوم) به نقد پرداخته‌بود و ایشان یادآوری کردند که در چاپ سوم تغییراتی در آن مورد ایجاد شده‌است (خوب است، بلکه ضروری است، که مصحح این تغییرات را در جزوه‌ای به اطلاع عموم برساند تا کسانی که چاپ پیشین را خریداری کرده‌اند ناچار نباشند چاپ اخیر را هم تهیه کنند). بر اثر آن تغییرات متن اصلاح شده، اما همچنان آن‌چه در «نمایه لغات و اصطلاحات» درباره تعبیر محل بحث در موضع یادشده آمده نادرست است.

نکته‌ای که درباره بازبینی متن مصحح، و عموماً درباره بازبینی هر نوع اثری، قابل ذکر است آن‌که خوب است صاحب اثر در بازبینی‌های سپسین اطلاعات پیشین خود را اصلاح و به‌روز کند. برای مثال مصحح زادالمسافر در مقدمه خود درباره کتابی که ناصر خسرو قصد داشته‌است «اندر ردّ مذهب محمد زکریا» تألیف کند گفته‌است: «نمی‌دانیم آیا به تألیف آن موفق گشته است یا نه؟» (ص بیست‌ونه). این کتاب همان *بستان العقول* است که در *جامع‌الحکمتین* از آن سخن رفته (و روشن است که تألیف شده بوده) و محمد معین (۱۳۶۲: ۲) نیز در مقدمه خود بر جامع‌الحکمتین بدان کتاب اشاره کرده‌است. همچنین درباره گشایش و ره‌ایش به‌تازگی نظریه‌ای طرح شده‌است که انتساب آن (با انتساب صورت فعلی آن) را به ناصر خسرو زیر سؤال می‌برد (نک. میدی، ۱۳۹۹) و هر گاه از آثار مسلم ناصر خسرو سخن گفته‌شود، لازم است که به آن نظریه (نقیلاً یا اثباتاً) توجه شود.

زادالمسافر. ناصر خسرو قبادیانی. شرح لغات و اصطلاحات سید اسماعیل عمادی حائری، تصحیح و تحقیق سید محمد عمادی حائری. تهران: میراث مکتوب، ۱۴۰۰.

### مقدمه

از انتشار ویراست نخست زادالمسافر، با شرح لغات و اصطلاحات سید اسماعیل عمادی حائری و تصحیح سید محمد عمادی حائری، شانزده سال می‌گذرد و امسال این تصحیح به چاپ سوم (چاپ دوم ویراست دوم) رسید. به نظر می‌رسد که شانزده سال زمان خوبی بوده‌باشد تا مصحح در کار خود بازبینی کند و نواقص و اشکالات آن را برطرف سازد و اکنون بتوان نتیجه نهایی کار او را بررسی کرد. زادالمسافر، همچون دیگر آثار ناصر خسرو، چه به‌لحاظ محتوا بر مضامین حکمی و فلسفی و چه از نظر زبانی متنی درخور توجه است و از این روی چگونگی تصحیح و استخراج فواید آن را باید با حساسیت و سخت‌گیری سنجید. نگارنده برای بررسی کیفیت این تصحیح قصد مطالعه و نقد کل اثر را داشت، اما پس از خواندن ۱۳۰ صفحه (حدود یک‌چهارم متن، تا پایان قول دوازدهم) حجم اطلاعات به‌دست‌آمده را برای داوری بسنده دید و اکنون نتیجه بررسی خود را سامان بخشید تا در معرض قضاوت

تبیین اصول تصحیح، یکی از اساسی‌ترین کارهایی است که برای اصلاح روند تصحیح متون و پیشگیری از انتقال شیوه‌های ناکارآمد فعلی به نسل‌های سپسین مصححان باید انجام داد. اقبال به هر نوعی از پژوهش، در کنار فواید احتمالی، موجد آسیب‌هایی است که عمده‌ترین آن‌ها از این قرار است: ۱. تشتت خارج از حد آراء در اصول آن پژوهش؛ ۲. ورود محققان از زمینه‌های مختلف، و گاه نامربوط، به آن زمینه مورد اقبال و مبهم شدن مفهوم تخصص در آن زمینه؛ و ۳. غلبه کمی تحقیقات غیراصولی بر تحقیقات مبتنی بر اصول علمی. در سال‌های اخیر، به واسطه محرک‌هایی که برشردن آن‌ها موضوع این گفتار نیست، تصحیح متون مورد اقبال بسیار قرار گرفته و به‌ناگزیر، این سه علت دامن‌گیر تصحیح متن شده است. در این جا، به اختصار، موارد یکم و دوم را شرح می‌دهیم و مورد سوم را، که برای نشان دادنش صرفاً باید فهرستی از تصحیح‌های غیراصولی متأخرین به دست داد، فرومی‌نهیم.

#### ۱.۱. تشتت آراء

عمده‌ترین اصول فن تصحیح، که علی‌القاعده باید میان اهل این فن بر سر آن‌ها توافقی نسبی وجود داشته باشد، ناظر به دو زمینه کلی است: نخست چگونگی ایجاد سازواره انتقادی، و دوم قواعد و معیارهای گزینش صورت‌های اصیل. در دومین زمینه متأسفانه هیچ گاه قواعد مورد توافقی وجود نداشته و کارها غالباً به شم و سواد مصححان واگذار شده است،<sup>۲</sup> نقیصه‌ای که باید در آینده جبران‌ش کرد؛ اما از زمانی که فن تصحیح انتقادی (که با سنت تصحیح متن در سرزمین‌های اسلامی تفاوت‌های اساسی دارد) وارد ایران شد، بر سر چگونگی ایجاد سازواره انتقادی توافقی نسبی وجود داشت: مصحح باید نسخه‌ها را مقابله کند و نسخه‌بدل‌ها را، به تمامی، در دسترس خوانندگان قرار دهد. در سال‌های اخیر بعضی مصححان از توافق نخست سر باز زده‌اند و به انتقال

ظاهراً تنها مصححی که کوشیده است قواعدی منطقی و حتی‌الامکان غیرذوقی برای ترجیح ضبط‌ها در تصحیح متنی فارسی به دست دهد، جلال خالقی مطلق بوده است. میزان توفیق او در وضع قواعدی دقیق و کاربست صحیح آن قواعد بیرون از موضوع سخن ماست، اما نکته بسیار مهم و اساسی در کار او آن است که کوشیده است تصحیح را از لباس ذوق و استحسان بیرون آورد و به قالب قاعده و منطقی بریزد.

نسخه‌بدل‌ها از تصحیح پیشین به تصحیح تازه روی آورده‌اند،<sup>۳</sup> اما زیان‌بارترین آفت گزینش در نسخه‌بدل‌هاست.<sup>۴</sup> درباره‌ی حدود «تمامی نسخه‌بدل‌ها» در میان مصححان توافقی وجود ندارد و بسیاری از ایشان انتقال «غلط» کاتبان به متن مصحح را نادرست می‌پندارند؛ این پنداری است نادرست<sup>۵</sup>

۳. ممکن است دستنویس مهم و تعیین‌کننده‌ای در اختیار مصحح فعلی نباشد و از این روی ناچار شود ضبط‌های آن دستنویس را از روی دست مصحح پیشین ببیند (غلامرضا اعوانی در تصحیح وجه دین چنین کرده است)، اما چنین موردی علاوه بر آنکه استثنائی است، نیازمند توجه به شرایط و تعریف اصول و ضوابط دقیق است. در غالب مواردی که نگارنده دیده است، مصححان یا تحت اجبار آن شرایط استثنائی نبوده‌اند و یا ضوابط درستی برای استفاده از کار مصحح پیشین تعریف نکرده‌اند. به هر روی آنچه گفتیم تنها در صورتی است که مصحح فعلی بخواهد از ضبط‌های یک نسخه، که در دسترس مصحح پیشین بوده است و اکنون در دسترس نیست، اطلاع بیابد و انتقال نسخه‌بدل‌های تصحیح پیشین به تصحیح تازه بی‌گمان کاری غیراصولی و -از آن‌جا که یغمای زحمت مصحح پیشین به شمار می‌رود- غیراخلاقی است. این البته با آنچه مدرّس رضوی در المعجم و محمد معین در چهارمقاله انجام داده‌اند تفاوت کلی دارد، زیرا آن دو هیچ گاه تصحیح‌های پیشین (یعنی تصحیح‌های پیشین محمد قزوینی از المعجم و از چهارمقاله) را بی‌اعتبار ندانسته‌اند و مهم‌تر از آن، نام مصحح پیشین را از روی جلد برنداشته‌اند، بلکه نام خود را پس از مصحح پیشین (که یک بار زحمت مقابله نسخ و تصحیح متن را کشیده بوده است) نهاده‌اند.

۴. به دست ندادن نسخه‌بدل‌ها متن را از اعتبار علمی ساقط می‌کند و چنین تصحیحی اصولاً انتقادی نیست. اما ارائه ناقص نسخه‌بدل‌ها موجب می‌شود که خواننده حاصل کار را تصحیحی انتقادی بیندارد، حال آن‌که نقصان نسخه‌بدل‌ها خود موجب گمراهی اوست. مصححانی که به گزینش در نسخه‌بدل‌های می‌پردازند، در غالب موارد، تنها نسخه‌بدل‌هایی را به دست می‌دهند که مؤید ضبط‌های ایشان و تقویت‌کننده نظر ایشان است و آن‌چه را خلاف نظریاتشان است (گاه آگاهانه و گاه ناخودآگاه) از خوانندگان پنهان می‌کنند.

۵. بسیاری از آنچه پیش‌تر غلط کاتبان پنداشته می‌شد در واقع غلط مؤلف یا حتی نوعی ویژگی نحوی، واژگانی... بوده و این موضوع بعدها روشن شده است (برای مثال نگاه کنید به آنچه نگارنده درباره «قوس و قزح» در تعلیقات دیوان ازرقی نگاشته است (راستی پور، ۱۳۹۸: ۳۲۴-۳۲۵)؛ نیز مقاله همو با عنوان «یکی از سنت‌های فراموش شده در نخستین سده‌های شعر فارسی» (همو، ۱۳۹۵)؛ و نیز مقاله «چار بهرام؛ بررسی یک خطای تاریخی در شاهنامه» از همو (همو، ۱۳۹۴)). این نکته نشان می‌دهد که مصحح یک متن (یعنی هیچ مصححی در هیچ متنی) حتی در سطح «غلط کاتب» نیز صلاحیت تشخیص نهایی را ندارد و مجاز نیست اطلاعات ارزشمندی را، که بعدها ممکن است مشخص شود بخش‌هایی از جورچین تحولات تاریخی زبان فارسی یا تحولات رسم‌الخط یا... بوده است، از خوانندگان پنهان کند. برخی مصححان زبده پیشین گاه بدان‌که ضبط دستنویس‌های متن مصححشان نه غلط کاتبان، که غلط مؤلف بوده پی برده‌اند و با این حال صورت «صحیح» را، که ریخته قلم مؤلف نبوده است، در متن نهاده‌اند (برای مثال نک. قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۳۹، پانویس ۷؛ مصحح «مقتدر» را که ضبط همه دستنویس‌ها بوده و متضمن غلطی تاریخی، به «قائم» بازگردانده است، اگرچه به تصریح خود او مطلب -با این تصحیح هم- همچنان متضمن غلطی تاریخی است). با توجه بدان‌که هدف از تصحیح متن رسیدن به «ریخته قلم مؤلف» است و نه «صورت صحیح»، چنین تغییری با رسالت مصحح در تناقض است.

شاخص، اما غیراصولی، در سال‌های اخیر، حاصل کار یکی از این دو گروه (یعنی نسخه‌شناسان یا متخصصان علوم قدیم) بوده‌است و این روند، گذشته از اشکالاتی که در آن متون مصحح ایجاد کرده، به از میان رفتن بسیاری از اطلاعات ما از تحولات تاریخی زبان فارسی، یا نشستن اطلاعات غلط به جای اطلاعات صحیح، منجر شده‌است. یکی از عوامل بسیار مهم در ایجاد این نقیصه، بی‌میلی یا حتی ناتوانی مصححان در کار گروهی است که موجب می‌شود متخصصان علوم قدیم، برای تصحیح متون مربوط با تخصص خود، نتوانند از یاری متخصصان متون قدیم بهره ببرند. در واقع برای تصحیح یک متن علمی، دست‌کم دو تن باید همکاری کنند که یکی از آنان متن‌شناس و دیگری متخصص آن علم باشد، اما چنین همکاری‌هایی کمتر به چشم می‌خورد.

\*\*\*

دو موردی که یاد شد عمده اشکالاتی است که در تصحیح زادالمسافر به چشم می‌خورد، یعنی پایبند نبودن مصحح به قواعد فن تصحیح و آشنا نبودن او با متون قدیم فارسی و تاریخ زبان. در این مقاله پس از بررسی نتایج این دو ایراد عمده کلی، اشراف مصحح بر موضوع کتاب و بعضی تصحیح‌های قیاسی او را نیز می‌سنجیم. اما پیش از آن به نکته‌ای در اخلاق پژوهش خواهیم پرداخت.

### ۳.۱. اخلاق پژوهش

مصحح در بخشی که با عنوان «درباره ویراست دوم» نوشته، یادآور شده که در این ویراست متن را «با نسخه‌ای کهن و تازه‌یاب» مقابله کرده و تأکید کرده‌است که:

و جالب آنکه این نسخه بسیاری از تصحیحات قیاسی مصحح را در ویراست اول (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴ ش) تأیید نمود.

و در پانویس همین عبارت آورده‌است:

تنها برای دو نمونه، نک: ص ۱۲۷ پانویس ۷ و ص ۳۹۳

یکی از نتایج خطای نسخه‌شناسانی است که با ورود به حوزه تصحیح متن، این دو زمینه را، که طبعاً در بعضی مسائل با یکدیگر هم‌پوشانی دارند، دچار خلط کلی ساخته‌اند.

اما فعلاً قابل اغماض. اما برخی مصححان از این فراتر رفته‌اند و گزینش در میان نسخه‌بدل‌ها را (نه تنها در مواردی که آن‌ها را «غلط» می‌پندارند، بلکه در مواردی که آن‌ها را «بی‌اهمیت» گمان می‌برند نیز) تبدیل به قاعده کرده‌اند. در نقد این شیوه احتمالاً این نقل کفایت کند:

تجربه نشان داده‌است که ظاهراً بی‌ارزش‌ترین نسخه‌بدل‌ها گاهی اوقات مشکلاتی را حل می‌کند که تصور آن نیز برای این مصححان دشوار است. (صادقی، ۱۳۸۴-۱۳۸۵: ۲۰۷)

این مرحله‌ایست بسیار خطرناک که در آن مصححان به چشم‌پوشی پنهانی از بخشی از اختلافات (که مبتلا به عمده مصححان است) اکتفا نمی‌کنند، بلکه آشکارا این تخلف را ابراز، و حتی به‌عنوان یکی از قواعد پژوهش از آن دفاع می‌کنند.<sup>۶</sup> اقبال عموم موجب می‌شود که معیار کیفیت تصحیح‌ها نه نظر متخصصان، که توجه عموم به متنی مصحح باشد و از این روست که قواعد تصحیح متن به‌مرور دچار فراموشی یا قلب و تحریف می‌شود.

### ۲.۱. ورود نامتخصصان و ابهام در مفهوم تخصص

متن کهن را از نسخ کهن باید استخراج کرد و متون کهن تنها ادبی نیستند، بلکه بسیاری از آن‌ها در موضوعاتی همچون نجوم، جغرافیا، تاریخ، کلام، فلسفه، و... نگاشته شده‌اند. از این‌جا می‌توان دانست که فن تصحیح، که موضوعش متون کهن است، طبعاً با نسخه‌شناسی و (در متون غیرادبی) با انواع علوم در پیوند است. این نکته در سال‌های اخیر موجب شده که اولین لازمه تصحیح «متن»، یعنی آشنایی با متن فارسی (شامل صرف و نحو و لغت و تاریخ زبان، و پس از آن فنون و آرایه‌های ادبی)، به فراموشی سپرده‌شود و از سوی متخصصان هر یک از علوم مصححان متون آن علم، و از سوی دیگر نسخه‌شناسان متخصصان فن تصحیح پنداشته‌شوند.<sup>۷</sup> شمار قابل توجهی از تصحیح‌های نسبتاً

۶. در روند فساد هر نظامی (یا دست‌کم بیشینه نظام‌ها) می‌توان این فرایند را مشاهده کرد: نسلی از سر مسامحه یا در پی منافع خود، مخفیانه برخی اصول را زیر پا می‌گذارد، اما نسل بعدی آن‌گونه به تخلف از اصول خو می‌کند که نه تنها از اظهار آن ابایی ندارد، بلکه آن را نوعی اصل و قاعده قابل دفاع قلمداد می‌کند.

۷. سوی دیگر این اشتباه نسخه‌شناس پنداشته شدن مصحح است که این نیز

پانوش ۱-۳ از ویراست اول؛ و قیاس کنید با همان بخش از متن در ویراست حاضر.<sup>۸</sup>

در ادامه نشان خواهیم داد که بخشی از تصحیح قیاسی مصحح در دومین مورد از دو مورد یادشده نادرست بوده است، اما در این جا می‌خواهیم بر نکته مهم‌تری تأکید کنیم. مصحح در پانویس صفحه شصت و شش از مقدمه خود، درباره نسخه شیراز (همان که پیش‌تر با عنوان «نسخه‌ای کهن و تازه‌یاب» از آن یاد کرده بود) نوشته است:

در پاییز ۱۳۸۳ ش و در فاصله پایان تصحیح متن حاضر در زمستان ۱۳۸۲ (ویراست اول) و انتشار آن (در سال ۱۳۸۴)، فهرستی از نسخه‌های نفیس کتابخانه علامه طباطبایی [...] انتشار یافت [...] در همان ایام نگارنده [...] به هويت متن این نسخه پی برد و - با آنکه امکان مقابله متن با این نسخه و وارد کردن اختلافات آن با متن نهایی (ویراست اول) که به ناشر تحویل داده شده بود وجود نداشت - همواره مترصد آن بود تا تصویری از این نسخه به دست آورد و میزان اعتبار ضبط‌های آن را در یابد (به ویژه آنکه فهرست‌نگار استنساخ این دستنویس را در قرن هفتم یا هشتم تخمین زده بود و این تاریخی بود که دستنویس مذکور را در جایگاه قدیم‌ترین نسخه از متن می‌نشانند). (تأکید از نگارنده است)

از آن‌چه گفته شد روشن می‌شود که در هنگام انتشار ویراست نخست این متن، مصحح از وجود نسخه‌ای در شیراز اطلاع داشته که احتمال داشته اقدم نسخ متن باشد،<sup>۹</sup> اما از انتشار متن جلوگیری نکرده تا بتواند آن نسخه را به دست بیاورد و بررسی کند و با متن خود مقابله کند، زیرا متن «به ناشر تحویل داده شده بود»! اگر آن دستنویس،

۸. ظاهراً مصحح از میان «بسیاری از تصحیحات قیاسی»، که حتماً شمار آن‌ها به چندده مورد می‌رسد، تنها دو مورد را برگزیده و روشن نیست چرا نخستین مورد در صفحه ۱۲۷ و دومین در صفحه ۳۹۳ متن بوده است. یعنی در صد و بیست صفحه نخست متن یا در فاصله حدوداً دو بیست و هفتاد صفحه‌ای این دو موضع موردی یافت نشده است؟ احتمالاً دو موضع یادشده برجسته‌تر بوده‌اند. به هر روی این نکته موضوع سخن ما نیست.

۹. این‌که بعداً روشن شده باشد این احتمال خطا بوده تغییری در حاصل بحث ایجاد نمی‌کند. در سال ۸۳ مصحح احتمال می‌داده که آن دستنویس اقدم نسخ زادالمسافر باشد. با همه این احوال دستنویس S از معتبرترین دستنویس‌های زادالمسافر است و مصحح آن‌طور که بایسته بوده از آن در تصحیح خطاهای خود در ویرایش نخست خویش بهره نبرده است. به یکی از موارد بسیار مهم در بخش «تصحیح انتقادی یا نسخه‌اوعی و اجمع؟» (۲.۲) اشاره خواهیم کرد.

آن‌طور که در آن زمان پنداشته می‌شد، قدیم‌ترین دستنویس زادالمسافر بود، متن در حال انتشار از اساس بیهوده بود، اما مصحح از انتشار آن جلوگیری نکرده است. اکنون نیز، اگرچه می‌دانیم آن دستنویس قدیم‌ترین نسخه زادالمسافر نیست، ویراست نخست این متن عملاً بی اعتبار است. اخلاق پژوهش اقتضا می‌کرد که مصحح اجازه انتشار ویراست نخست این کتاب را، تا پیش از به دست آوردن نسخه تازه‌یاب، ندهد و ناشر نیز، در صورت اطلاع از این امر، باید مصحح را ملزم به بازبینی متن می‌کرد و پیش از بازبینی کتاب را به انتشار نمی‌رساند.

## ۲. بی‌توجهی به ضوابط و قواعد تصحیح متن

### ۱.۲. نقصان نسخه‌بدل‌ها

پیش از این گفتیم که گزینش در نسخه‌بدل‌ها از رسوم نوپدید زیان‌باری است که نه تنها بسیاری از نشانه‌های تحوّل زبان فارسی و رسم‌الخط این زبان را از میان می‌برد، بلکه خواننده را در درستی ضبط‌های مختار مصحح نیز به گمان می‌افکند. مصحح زادالمسافر در بخش روش تصحیح (ص شصت و هفت) آورده است:

... سپس، همگی اختلافات مهم نسخه‌های چهارگانه (SCBA) با متن نهایی، در پانوشت نشاده داده شد.

و در پاورقی افزوده که:

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان گفت اختلافاتی که در پانوشت‌ها نشان داده شده مشتمل بر این موارد است: ضبط‌هایی که نشان‌دهنده نو کردن واژگان به دست کاتبان بعدی و تطوّر واژه یا نحو جمله نسبت به متن اولیه اثر است، برخی ضبط‌ها که تصرّفات کاتبان آنها را به کلی نادرست ساخته است، اختلافات رسم‌الخطی شایان توجه که بعضاً می‌تواند گویای اختلاف تلفظ هم باشد، تصرّفات مبتنی بر تعصّب مذهبی کاتبان، کلماتی که احتمالی - هرچند بعید - در صحت آنها هست، و بالأخره تصحیحات قیاسی مصحح با ذکر ضبط نسخه‌ها.

در نگاه نخست به نظر می‌رسد همه آن‌چه خواننده برای اطمینان از صحت ضبط‌های برگزیده مصحح لازم دارد، و اصولاً همه آن‌چه لازم است مصحح به خواننده اطلاع دهد، همین مواردی است که مصحح یاد کرده است؛ اما این گمان



بسنده کرده‌است.<sup>۱۲</sup> در صفحه نخست متن زادالمسافر در این دستنویس، «چیز» به تکرار به صورت «حیز» ضبط شده<sup>۱۳</sup> و «مر دانایان» به صورت «مردان» نوشته شده و مصحح به هیچ یک از این موارد اشاره‌ای نکرده‌است. پس از این درباره اهمیت کلی اشاره به تمامی این تحریفات سخن خواهیم گفت، اما در این جا می‌خواهیم به مورد جزئی دیگری اشاره کنیم که مصحح، به علت مجاز دانستن خود به گزینش در نسخه بدل‌ها، آن را گزارش نکرده‌است. دانسته نیست که دستنویس اساس زادالمسافر در چه زمانی و در چه منطقه‌ای نگارش یافته‌است، اما این که کاتب کلمه عربی «زاد» را با ذال معجمه آورده باشد<sup>۱۴</sup> نکته قابل توجهی است که باید علت آن را پی‌جویی کرد. ممکن است این صورت صرفاً حاصل سهو کاتب (بر اثر سهل‌انگاری در کاربست قاعده ذال) بوده باشد و اصولاً این واج در گویش او وجود نداشته بوده باشد؛ اما از سوی دیگر محتمل است که «زاد» در گویش کاتب، مانند کلمات عربی دیگری که در بعض گویش‌های فارسی با ذال معجمه تلفظ می‌شوند (نظیر خدمت و قدر در «اینقدر»)، به «زاد» بدل شده باشد و این نکته‌ایست که اگر مصحح خود نتواند درباره آن اظهار نظر کند، دست‌کم باید آن را به اطلاع خوانندگان برساند تا ایشان به تحقیق در آن باب بپردازند.

#### ۲. ۱. ۱. ۳. همه/ همه

مصحح زادالمسافر در بسیاری موارد «همه» را به صورت «همه» ضبط کرده‌است. تا آن جا که نگارنده دیده‌است نسخه اساس او (نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) همیشه «همه» می‌نویسد<sup>۱۵</sup> و احتمالاً مصحح این نکته را آن‌طور

۱۲. درباره چگونگی معرفی دستنویس‌ها در این تصحیح پس از این سخن خواهیم گفت.

۱۳. کاتب گاهی روی این کلمه تشدید هم نهاده و در همه موارد، در بحث از زمان، این کلمه را به دقت «حیز/ حیز» نوشته‌است. از این نکته می‌توان دریافت که کاتب تنها دچار سهو نشده، بلکه پس از آن که این کلمه را درست پنداشته در تمام موارد بدان پایبند مانده و در واقع متن را تحریف کرده‌است.

۱۴. ناصر خسرو در اشعار خود هیچ گاه «زاد» (= توشه) را با کلمات فارسی مختوم به «اذ» (داد، باذ، آزاد...) قافیه نکرده و یقین تقریبی می‌توان داشت که آن را با ذال معجمه تلفظ نمی‌کرده‌است.

۱۵. اگر در این نسخه «همه» دیده شود خود نکته مهمی است که نشان از تحولات تاریخی زبان فارسی (در هنگام کتابت این نسخه و نه در زبان ناصر خسرو) دارد و گزارش آن وظیفه مصحح بوده‌است.

از دو وجه نادرست است:<sup>۱۰</sup>

#### ۲. ۱. ۱. ۲. نخست

ممکن است مصحح در تشخیص انواع اختلافاتی که باید گزارش کرد به درستی عمل کند (با فرض این که گزینش در نسخه بدل‌ها یکسره خطا نباشد)، اما همین گزینش موجب خواهد شد که در تشخیص این که کدام اختلافات جزو آن انواع (یعنی انواعی که خودش مهم تشخیص داده) هست و کدام اختلافات جزو آن‌ها نیست به خطا بیفتد. این مورد را به چند مثال از همین متن مستند می‌سازیم:

#### ۲. ۱. ۱. ۱. ۲. تصرف ایدئولوژیک در متن

در نخستین بند زادالمسافر که به حمد خدا و ستایش پیامبر و حضرت علی و خاندان او اختصاص دارد، دو نسخه B و C آن چه را درباره علی و فرزندان او بوده‌است حذف کرده‌اند. مصحح در پانویس این صفحه به شکلی مبهم به این حذف، تنها در نسخه B، اشاره کرده و به ضبط نسخه دیگر اشاره‌ای نکرده‌است. این یک نمونه مهم از «تصرفات مبتنی بر تعصب مذهبی کاتبان» است که مصحح آن را به صورتی ناقص گزارش کرده‌است. این گزارش ناقص مصحح، گذشته از آن که موجب می‌شود تعصب مذهبی کاتب دستنویس C (یا به احتمال بیشتر کاتب مادر نسخه آن دستنویس) از چشم خواننده کتاب پوشیده بماند،<sup>۱۱</sup> اشکال اصولی بسیار مهمی ایجاد می‌کند که سپس تر (در ۲. ۱. ۲) بدان خواهیم پرداخت.

#### ۲. ۱. ۱. ۲. زادالمسافر

کاتب نسخه اساس زادالمسافر کلمات بسیاری را به تحریف خوانده و ضبط کرده و مصحح، مگر در مواردی اندک، به این تحریف‌های اساس خود اشاره نکرده و تنها به «هر چند از اغلاط و افتادگی‌ها تهی نیست» در معرفی این نسخه

۱۰. آن گونه که از شواهد ارائه شده در این بخش روشن خواهد شد، مصحح حتی خود را مجاز دانسته که اختلافات نسخه اساس خود را با متن مصحح نیز گزارش نکند و اغلب شواهدی که خواهیم آورد از همین موارد است. ناگفته نماند که نگارنده تنها همین دستنویس از زادالمسافر را در اختیار دارد.

۱۱. این عبارات در حاشیه C هست، اما این از گزارش مصحح مشخص نمی‌شود. اهمیت نبود این عبارات در متن و آمدن آن‌ها در حاشیه C را پایین تر توضیح خواهیم داد.

رسم الخطی و... ندارد. پس آیا مصحح آرمانی (که توان تشخیص همه فواید را دارد و نسخه‌بدل‌هایی که بی‌فایده می‌داندشان قطعاً هیچ فایده‌ای ندارند) مجاز نیست که آن نسخه‌بدل‌های بی‌فایده را حذف کند؟». به این پرسش در بخش سپسین پاسخ خواهیم گفت.

## ۲.۱.۲. دوم

یکی از وظایف مصحح کشف روابط میان دستنویس‌ها و توجه به این روابط در تصحیح متن است. کیفیت همراهی دستنویس‌ها با یکدیگر در اعتبار یکسانی‌ها یا اختلافات آن‌ها بسیار تأثیرگذار است. برای مثال هر گاه مصحح دریابد که دو دستنویس در غلط‌ها، یا در انواع خاصی از تحریف‌ها، یکدیگر را همراهی می‌کنند، اختلاف این دو دستنویس در تشخیص یک غلط یا تحریف می‌تواند نقشی تعیین‌کننده داشته باشد.<sup>۱۷</sup> همچنین تبارشناسی دستنویس‌ها بیش از هر چیز بر غلط‌ها و حذف و اضافه‌های مشترک نسخه‌ها مبتنی است و اگر دو دستنویس تبار یکسانی داشته باشند، همراهی آن‌ها را در تشخیص ضبط‌های اصیل نمی‌توان معتبر دانست (در واقع آن دو را باید تنها صاحب یک رأی به شمار آورد). حال بازگردیم به اولین مورد در بخش قبل (۲).

۱.۱.۱. آیا یکسانی افتادگی عبارات در دو دستنویس B و C نشانه نزدیکی تبار آن‌هاست یا تنها بر اثر عملکرد یکسان دو تن در یک تغییر ایدئولوژیک ایجاد شده است؟ این عبارات در متن C وجود ندارد، اما در حاشیه آن (با قدری تفاوت با ضبط A) آمده است.<sup>۱۸</sup> آیا افتادن این عبارت خاص از متن C حاصل لغزش کاتب بوده (در این صورت یکسانی حدود این افتادگی سهوی با حدود حذف عمدی در B قدری عجیب است) که پس از بازبینی متوجه آن شده و آن را در حاشیه

۱۷. مثلاً: اگر نسخه‌های الف و ب غلط‌های یکسان داشته باشند، اما در یک جا در الف غلطی باشد که در ب نیست، و آن غلط الف را چند نسخه دیگر (که در غلط‌ها با الف همراه نیستند) نیز تکرار کرده باشند، می‌توان احتمال قوی داد که ضبط الف این بار غلط نباشد، بلکه صورت نامأنوس و دشواری باشد که باید برای فهمیدن وجه صحت آن جست‌وجو و تحقیق بیشتر تر کرد.  
۱۸. نگارنده دستنویس C را در اختیار ندارد و آنچه می‌گوید با توجه به تصویری بی‌کیفیت از صفحه اول این دستنویس است که در پایان مقدمه مصحح چاپ شده است. بخشی از سمت راست این تصویر بریده شده و تعدادی از کلمات محو شده است، با این حال به نظر می‌رسد خط حاشیه با متن متفاوت نباشد.

بی‌اهمیت انگاشته که آن را حتی از مقوله «اختلافات رسم الخطی» هم ندانسته است، حال آن‌که این نکته یکی از اسناد مهم تحول دستور زبان فارسی است. هر گاه مصحح خود را ملزم به گزارش تمامی اختلافات بداند، حتماً در این مورد خاطر نشان خواهد کرد که کاتب همه جا «همه» نوشته است و شاید این توجه موجب شود که خود در درستی تصرف خویش در متن (یعنی تبدیل «همه»‌ها به «همه») به گمان بیفتد و شاید حتی صورت درست را دریابد.

## ۲.۱.۱.۴ - ۴ - ۵ - هی

در مورد پیشین دیدیم که مصحح، بر اثر مجاز دانستن خود به گزینش در نسخه‌بدل‌ها، صورت صحیح و اصیل مضبوط در نسخه اساس خود را گزارش نکرده بود. در این مورد دیگر نیز مصحح، به همان علت پیش گفته، یکی از اختلافات مهم رسم الخطی را، که این بار هم در نسخه اساسش به چشم می‌خورد، گزارش نکرده است. می‌دانیم که میانجی کسره اضافه، پس از های غیرملفوظ، در نسخه‌های متأخر، تقریباً همیشه با یای دم‌بریده نمایش داده می‌شود. در دستنویس اساس مصحح در تصحیح زادالمسافر، می‌توان مواردی از نگارش این میانجی با یای کامل را مشاهده کرد (برای مثال نک. الف ۱۱ج<sup>۱۶</sup>، سطر ۱۱، ۱۲، ۱۹) که مصحح آن‌ها را گزارش نکرده است.

\*\*\*

آنچه گفتیم حاصل بررسی بسیار اجمالی و تنها با دسترس داشتن به دستنویس اساس زادالمسافر بود و با بررسی کامل موارد این‌چنینی بسیاری، تنها از همین دستنویس، به دست خواهد آمد که در آن‌ها مصحح به ضرورت یادکرد نسخه‌بدلی پی نبرده است. اما موارد پیش گفته پرسشی را در ذهن مخاطب ایجاد خواهد کرد: «در این موارد نسخه‌بدل از قلم افتاده نشانه نوعی شیوه رسم الخطی یا نشانه تلفظی اصیل یا فوایدی از این دست بود. اما نسخه‌بدل‌هایی که هیچ فایده‌ای ندارند چه؟ بی‌گمان زمانی روشن خواهد شد که درصدی از نسخه‌بدل‌ها، که شاید درصد اندکی هم نباشد، هیچ فایده زبانی، گویشی، ۱۶. «ف» کوتاه‌نوشت «فریم» و «ر» و «ج» کوتاه‌نوشت «راست» و «چپ» است.



شخص همان است که همه نسخه‌بدل‌های مفید را از نسخه‌بدل‌های غیرمفید تشخیص می‌دهد؟»، و پاسخ آن است که «با دسترس داشتن به تمامی نسخه‌بدل‌ها». اما نکته مهم‌تر آن است که نسخه‌بدل «غیرمفید» اساساً وجود ندارد. هر نسخه‌بدلی بخشی از ویژگی‌های دستنویس حاوی خود را نمایش می‌دهد و گوشه‌ای از روابط دستنویس‌های آن اثر را آشکار می‌سازد. مصححی که به گزینش در نسخه‌بدل‌ها دست بیازد بی‌گمان بخش عمده‌ای از اعتبار متن مصحح خود را از میان برده یا دست‌کم خواننده را از تشخیص حدود اعتبار متن مصحح خود ناتوان ساخته است.

## ۲.۲. تصحیح انتقادی یا نسخه‌اوعی و اجمع؟

از مهم‌ترین وظایف مصحح زدودن متن از افزوده‌های کاتبان و خوانندگان است و انجام این کار گاه او را به دردهای بسیار می‌افکند. دستنویس اساس زادالمسافر بی‌گمان افتادگی‌هایی دارد (در این‌جا آنچه بر اثر افتادگی یا فرسودگی برگ‌ها از دست رفته موضوع سخن نیست)، اما هر آنچه را در دستنویس‌های دیگر (به‌ویژه B و C) هست و در این دستنویس نیست نمی‌توان از افتادگی‌های آن به شمار آورد، بلکه گاه این موارد برافزودگی‌های آن دو دستنویس دیگر است.

## ۲.۲.۱.

برای مثال به این مورد دقت کنید:

(اکنون گوئیم) که قول اثر است از نطق، و نطق مر نفس ناطقه را جوهری است (و کتابت مر او را عرضی است) استخراجی. و بدین سبب است که هر دو خردمندی که قصد کنند، بتوانند که نبشته‌ای سازند (که جز ایشان کسی) مر آن را [نتواند خواند و نتوانند که زبانی سازند که جز ایشان کسی مر آن را] نداند؛ و نیز کودک خرد که قوت ناطقه او مایه گرفتن گیرد آهنگ سخن گفتن کند و مر چیزی را که (نام آن نداند) نامی نهد و قصد نطق کند. و کسی که نبشته نداند یا ندیده باشد قصد نبشتن نکند، از بهر آنکه (نطق مر مردم را) عطایی الهی است جوهری و کتابت مر او را تکلفی است اکتسابی. (ص ۱۵-۱۶)

دقت در نخستین بخش استدلال مؤلف نشان می‌دهد که او به چنین سلسله مراتبی قائل است: نفس ناطقه ← ۱. نطق (که جوهری نفس ناطقه است) ← قول (که اثری است که از نطق

افزوده است؟ یا این عبارت در مادر نسخه C وجود نداشته و کاتب، پس از مقابله دستنویس خود با دستنویس دیگری، آن را از دستنویس تازه به حاشیه متن خود افزوده است؟ پاسخ گفتن به این پرسش‌ها - که می‌تواند روند استنساخ دستنویس C را تبیین کند و اعتبار آن را، در همراهی یا اختلاف با B، روشن سازد - در واقع وظیفه مصحح بوده است، اما در صورتی که مصحح به وظیفه بدیهی‌تری، یعنی گزارش کامل اختلافات نسخ، عمل کرده‌بود، این نگارنده (یا یکی دیگر از خوانندگان زادالمسافر) خود می‌توانست روند این تغییرات را، دست‌کم تا حدودی، روشن سازد.

پیش از این گفتیم که دستنویس اساس زادالمسافر غلط‌ها و تحریف‌هایی دارد که مصحح به غالب آن‌ها اشاره نکرده است. اهمیت اشاره به این غلط‌ها و تحریف‌ها در آن است که خواننده با توجه به آن‌ها می‌تواند از کیفیت این دستنویس آگاه شود. البته «کیفیت دستنویس» عبارتی بسیار کلی و ناکارآمد است (و البته مصحح خود به کیفیت این دستنویس، به همین صورت کلی ناکارآمد، اشاره کرده است)، و آنچه مصحح دقیق و خواننده موشکاف باید در پی آن باشند، آن است که این کاتب چه نوع تحریفاتی را وارد متن می‌کرده است؟ آیا تحریفات او عمدی بوده یا سهوی، و اگر عمدی بوده آیا در جهت تفکر خاصی یا در جهت پسند زبانی و ویژه‌ای (مثلاً علاقه به کهنه کردن متن یا زدودن کلمات عربی یا...) بوده است؟ آیا کاتب آگاهانه کلماتی را از متن حذف کرده یا افتادگی‌های متن او حاصل لغزش و سهل‌انگاری است؟ آیا رد این خطاها را در مادر نسخه او باید پی گرفت یا احتمال دارد که این خطاها از خود او نشأت گرفته‌باشد؟ و پرسش‌های بسیار دیگر. آنچه مصحح را به توصیف صحیحی از وضعیت دستنویس اساسش می‌رساند پاسخ گفتن به این پرسش‌هاست و آنچه به خواننده اطمینان می‌دهد که استنباط‌های مصحح صحیح بوده دسترس داشتن به همه اطلاعاتیست که بر اساس آن‌ها می‌تواند استنتاجات مصحح را محک بزند، و این یعنی دسترس داشتن به تمامی نسخه‌بدل‌ها.

پرسش این است که «اگر روزی آن مصحح آرمانی دست به تصحیح متنی بزند، خوانندگان از کجا باید بدانند که این

حاصل می‌شود؛ ۲. کتابت (که عرض استخراجی از نفس ناطقه است). روشن است که سخن مؤلف درباره «نفس ناطقه»، «نطق»، «قول» و «کتابت» است، پس جایگاه «زبان» در این استدلال چیست؟ عبارت درون چنگک، که دو نسخه A و S فاقد آن بوده‌اند، بی‌گمان افزوده‌ی کاتب/خواننده‌ایست که قصد تکمیل استدلال مؤلف را داشته و در پی این تصرّف نه تنها جزوی زائد را به استدلال مؤلف افزوده، بلکه گزاره غلطی را وارد متن کرده‌است. ساختن یک زبان رمزی نه تنها امکان‌پذیر است بلکه زبان‌های رمزی بسیاری در جهان ساخته شده‌است. اما آشفتگی این بند تنها حاصل عبارت افزوده نیست و نشانه‌گذاری نادرست مصحح نیز مزید بر علت شده‌است. بند یادشده را این‌گونه باید ویراست و نشانه‌گذاری کرد:

\* ۱۹ (اکنون گویم) که قول اثر است از نطق، و نطق مر نفس ناطقه را جوهری است (و کتابت مر او را عرضی است) استخراجی؛ {→} و بدین سبب است که هر دو خردمندی که قصد کنند، بتوانند که نبشته‌ای سازند (که جز ایشان کسی) مر آن را نداند. {→}؛ و نیز کودک خرد که قوت ناطقه او مایه گرفتن گیرد آهنگ سخن گفتن کند و مر چیزی را که (نام آن نداند) نامی نهد و قصد نطق کند؛ {→} و کسی که نبشته نداند یا ندیده باشد قصد نبستن نکند، از بهر آنکه (نطق مر مردم را) عطایی الهی است جوهری و کتابت مر او را تکلفی است اکتسابی.

مؤلف برای اثبات عرضی بودن کتابت برای نفس ناطقه، برهانی اقامه کرده‌است: ابداعی بودن خط (که نشان می‌دهد کتابت امری وضعی و غیرذاتی است)؛ سپس این عرضی بودن را در مقابل جوهری بودن نطق می‌نهد و برهان دیگری اقامه می‌کند: ذاتی بودن نطق و اکتسابی بودن خط. با حذف عبارت برافزوده و اصلاح علائم سجاوندی، برهان‌های مؤلف آشکار می‌شود.

۱۹. صورت‌های پیراسته خود را، برای مشتبه نشدن با صورت‌های منقول از متن مصحح، با علامت ستاره مشخص می‌کنیم.

۲۰. نگارنده افزوده‌های خود به متن را با علامت کروشه {} مشخص می‌کند (در غالب موارد محتوای کروشه‌ها نسخه‌بدل‌های متن است) تا با دیگر علامت‌هایی که در متن مصحح به کار رفته‌است خلط نشود. در این جا مراد آن است که در متن مصحح در پایان این عبارت نقطه گذاشته شده و نگارنده آن را به نقطه ویرگول تصحیح کرده‌است.

## ۲.۲.۲

گاه ایراد منطقی (نه در برهان‌ها، که در روند کلام) با از میان رفتن ویژگی‌های زبانی همراه می‌شود:

نبینی که سگ شکاری همی به بوی مرغ زنده را اندر جش‌ها و کشت‌ها بیابد و مور اندر زیر زمین [به] CB: - به بوی دانه گندم که به نزدیک خانه او بر روی زمین بیوفتد بیابد و برآید و آن را ببرد؟ (ص ۲۰)

دومین «به»، که در چنگک نهاده شده، تنها در دستنویس S آمده بوده‌است. سگ شکاری به وسیله بوی مرغ زنده را در سنگلاخ و سبزه می‌یابد، اما آیا مور «دانه گندم که به نزدیک خانه او بر روی زمین بیوفتد» را «اندر زیر زمین» به وسیله بوی می‌یابد؟ اگر دانه گندم روی زمین است، چگونه آن را زیر زمین می‌یابد؟ کاتب دستنویس S به قیاس جمله پیشین (درباره سگ شکاری) در این جمله اخیر (درباره مور) هم «به» را پیش از «بوی» افزوده و مصحح نیز آن را در متن نهاده‌است. «بوی یافتن» به معنی «استشمام بوی» است (نک. لغت‌نامه، ذیل «بوی») و مور، در زیر زمین، بوی دانه گندم را که به نزدیک خانه او می‌افتد می‌یابد (استشمام می‌کند) و به روی زمین می‌آید و آن را می‌برد.

## ۳.۲.۲

مورد دیگری که در آن الحاقی بودن عبارتی را از راه ایراد منطقی عبارات می‌توان دریافت از این قرار است:

و گروهی از اهل طبایع گفتند که «جسم اندر ذات خویش هر چند که مرکب است از هیولی و صورت، (مر هیولی را بر صورت به) جوهریت فضل است، از بهر آنکه صورت بدو قایم شده است.»؛ و گفتند: «صورت مر هیولی را به منزلت عرض است (مر جوهر را، و چو) عرض به جوهر حاجتمند است اندر قیام و ظهور خویش و جوهر اندر وجود [و] قیام [و ظهور] S: - و ظهور {خویش} از عرض بی‌نیاز است، عرض سزاوار شرف جوهریت نیست.» و «همین است» - گفتند - «حال هیولی و صورت.»؛ و بیشتر از اهل طبایع بر این قول ایستاده‌اند و فرق نکرده‌اند میان عرض و صورت.

و اما قول حق آن است که بدانی که همچنان که ظهور اعراض به میانجی قیام جوهر است، وجود و قیام جوهر نیز به وجود و ظهور اعراض است اندر جوهر؛ و جفت‌کننده جوهر با عرض و هیولی با صورت، مر صورت‌ها را و

آن‌ها<sup>۲۳</sup> است که به زعم خود قصد تکمیل متن را داشته‌اند، اما روند منطقی استدلال‌ات را دچار اختلال ساخته‌اند.

#### ۴.۲.۲.

گاهی عبارت الحاقی متن را دچار اشکال منطقی نمی‌کند، اما ویژگی دستوری نثر نویسنده را از میان می‌برد. برای مثال در این مورد:

{...} و اگر چنین باشد مر او را صناعی دیگر باید، و این محال باشد؛ از بهر آنکه صانعان بسیار [شوند و چو صانعان بی‌نهایت] S: - شوند و... بی‌نهایت. { باشند مصنوع پدید نیاید. (ص ۱۲۱)

عبارت اصلی مؤلف، که با حذف عبارتی که در A و S نبوده به دست می‌آید، از این قرار است: «از بهر آنکه صانعان بسیار باشند، مصنوع پدید نیاید.» و در این عبارت «صانعان بسیار باشند» شرط و بخش دوم جواب شرط است. آنچه این عبارت را دچار پیچیدگی کرده حذف ادات شرط است که تنها ویژگی کلام ناصر خسرو نیست و، مثال را، در سخن فردوسی<sup>۲۴</sup> و سعدی<sup>۲۵</sup> و حافظ<sup>۲۶</sup> نیز یافته می‌شود. با افزودن حرف شرط، عبارت یادشده به این صورت در می‌آید: «از بهر آنکه [چو] صانعان بسیار باشند، مصنوع پدید نیاید». نمونه‌های دیگری از حذف ادات شرط را در همین کتاب می‌توان یافت، اما در آن موارد کاتبان ادات شرط را به متن افزوده‌اند و مصحح نیز آن را به متن وارد کرده‌است (برای مثال نک. ص ۸، س ۱۴ و ۱۶؛ ص ۸۶، پ ۹؛ ص ۸۸، پ ۸).

۲۳. احتمال قوی‌تر آن است که این افزوده مشترک، و بسیاری اشتراکات دیگر، خبر از نسب مشترک این دو دستنویس بدهد. با این حال فعلاً، بدون در دست داشتن تمامی نسخه‌بدل‌ها، نمی‌توان در این باب قضاوت قابل اعتمادی کرد.

۲۴. کزین بگذری مردم آمد پدید / شد این بندها را سراسر کلید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۱). شاعر می‌توانست بگوید «چو زین بگذری» (آن‌طور که کاتب دستنویس قاهره بیت را تغییر داده)، اما آوردن ادات شرط را ضروری نمی‌دانسته‌است.

۲۵. عافیت خواهی نظر در منظر خوبان مکن / ور کنی بدرود کن خواب و قرار خویش را (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۹۵).

۲۶. روی جانان طلبی آینه را قابل ساز / زان‌که هرگز گل و نسرين ندمد زاهن و روی (حافظ، ۱۳۸۵: ۹۶۴). علت گستردگی این کاربرد و اختصاص نداشتن به شخص یا زمان یا منطقه خاصی آن است که شرط و جواب شرط را می‌توان با آهنگ کلام نشان داد و در گفتار روزمره نیز حذف آن رایج است.

اعراض را اسباب وجود و ظهور جواهر و هیولیات گردانیده است و مر جواهر و هیولیات را به بقای اعراض و صور اندر ایشان باقی کرده است. (ص ۳۴-۳۵)

بخشی طولانی از متن را نقل کردیم تا سخن «اهل طبایع» و رد ناصر خسرو بر ایشان در پیش چشم خواننده باشد. حاصل سخن اهل طبایع آن است که عرض به جوهر نیازمند است و جوهر نیازی به عرض ندارد، اما ناصر خسرو در این نتیجه با ایشان هم‌رای نیست و بر آن است که همان‌طور که عرض به جوهر نیازمند است، جوهر نیز نیازمند عرض است، زیرا خداوند «مر صورت‌ها را و اعراض را اسباب وجود و ظهور جواهر و هیولیات گردانیده است»<sup>۲۱</sup> در واقع اطلاع تازه‌ای که در بند دوم به دست داده شده و بر اساس آن روشن شده که جوهر و هیولی نیز به عرض و صورت نیازمندند، همان کلمه «ظهور» است: عرض و صورت محل ظهور جوهر و هیولیت (و نتیجه منطقی نداشتن محل ظهور آن است که جوهر و هیولی «وجود» هم نداشته‌باشند) و «اهل طبایع» اگرچه آگاهند که عرض در «قیام و ظهور» خود به جوهر نیازمند است، اما در کنار آن توجه ندارند که جوهر نیز به محملی برای «ظهور» نیاز دارد و تنها به جنبه‌های «وجود و قیام» آن توجه دارند، از این روست که نیاز جوهر (و هیولی) به عرض (و صورت) از چشم ایشان پوشیده مانده‌است. در واقع «اهل طبایع» اصولاً به مسئله «ظهور» در باب جوهر و هیولی توجه نکرده‌اند و از این روست که از نیاز جوهر و هیولی به عرض و صورت غافل مانده‌اند. اکنون مؤلف، یعنی ناصر خسرو، می‌گوید که جوهر و هیولی نیز به محملی برای ظهور نیاز دارند و از این روست که این دو نیز به عرض و صورت نیازمندند. عبارت «[و ظهور]» که در دو نسخه A و S وجود نداشته<sup>۲۲</sup> و مصحح آن را به متن آورده‌است، افزوده کاتبان دو دستنویس B و C (یا مادر نسخه/مادر نسخه‌های

۲۱. درست و غلط این استدلال‌ها و احتجاجات موضوع سخن نگارنده نیست و تنها قصد روشن ساختن خط سیر استدلال‌ات دو طرف بحث را دارد، تا به صورت اصیل متن دست یابد.

۲۲. در متن مصحح زادالمسافر، عبارتی که در A نبوده‌اند در جنگک [ ] قرار گرفته‌اند (نک. مقدمه، ص شصت و هفت) و نبود این عبارت در S را مصحح در پانویس تذکر داده‌است.



## ۵.۲.۲

برای ایجاد اشکال منطقی و از بین بردن ویژگی دستوری نویسنده نیاز به افزودن عبارات طولانی نیست. در زیر نمونه‌ای را می‌بینیم که با افزوده شدن دو حرف، هم سبک نویسنده از میان رفته و هم عبارت دچار اشکال منطقی شده است:

{...} شرف نفس ناطقه بر دیگر نفوس بدان است که علم‌پذیر است، و نفسی که مر او را حاست شنونده نباشد نه به نطق رسد و نه به هیچ علمی از علوم ریاضی، تا به علم الهی [چه] [B: - چه] رسد، بل [که] [که] آن کس [که] گنگ باشد - که سخن نتواند گفتن - او از درجه [A: و ز هر چه (او از درجه)]، مردمی ساقط است. (ص ۲۱)

اصیل عبارت، طبق ضبط اساس، اینگونه است:

\* {...} بل آن کس گنگ باشد - که سخن نتواند گفتن - و ز درجه مردمی ساقط است.

مرجع «آن کس» همان کسی است که در عبارات پیشین وصف شد (که توانایی شنیدن و در نتیجه توان آموختن ندارد) و هر گاه «که» پس از آن نباشد، ضمیر زائدی که در ابتدای جمله اخیر آمده (او از درجه...) نیز به شکل اصلی خود (طبق ضبط اساس) بازمی‌گردد و تبدیل به حرف عطف می‌شود. بخش اخیر عبارت به همین صورت در A آمده («وز درجه»؛ نک. تصویر ۱) و مصحح آن را اشتباه خوانده است («وز هر چه»).

## ۶.۲.۲

تصرفات مصحح در متن گاه شکلی افراطی به خود می‌گیرد و بر اساس افزوده‌های نسخه‌های متأخرتر، در کل کتاب، مکرراً و به‌اصرار، صورت معمول و معتاد مؤلف را دگرگون می‌سازد. نمونه بارز این مورد کلمه «بل» (= بلکه) است که به همین شکل در تمامی آثار ناصر خسرو به‌کرات به کار رفته، اما مصحح در سراسر کتاب مصراً «بل [که]»<sup>۲۸</sup> ضبط کرده است. در واقع نسخه اساس او همه جا «بل» داشته و «که» را از نسخه‌های دیگر افزوده است. در بسیاری موارد بعضی نسخه‌های دیگر هم «که» را نداشته‌اند، اما همچنان مصحح آن را (به‌پشتوانه حتی یک نسخه) به متن افزوده است. طبیعی است که ناصر خسرو گاه «بل» به کار برده‌باشد و گاه «بلکه»، و شاید تعدادی از «بل که» های متن زادالمسافر اصیل باشند؛ با این حال مصحح با آوردن همه این «که» های الحاقی به متن اصرار داشته که متن را یکدست کند. یکدست کردن متن و از میان بردن کاربردهای متفاوت مؤلف، از خطاهای رایج در میان مصححان کم‌توجه به مسائل زبانی است.<sup>۲۹</sup>

\*\*\*

۲۸. هر گاه دستنویس اساس فاقد بخشی بوده «بل [که]» ها به «بل که» بدل شده‌اند، اما در این موارد نیز غالباً نسخه‌ای (و اغلب نسخه S) «که» را ندارد.  
۲۹. مصحح در مقدمه خود (ص شصت و نه) درباره دست نبردن در «گونه‌های زبانی» و یکدست نکردن آن‌ها سخن گفته است. توجه اصولی به چنین نکته‌ای بسیار مغتنم است، اما آن‌گونه که نشان دادیم و پس از این نشان خواهیم داد، مصحح عملاً موفق به تشخیص مواردی که نباید آن‌ها را یکدست کرد نشده است.

تعبیر «تا به... چه رسد» تعبیر آشنایی است و این که کاتبان دو دستنویس (A و B) «چه» را از آن انداخته‌باشند قدری غریب می‌نماید. یکی از پایه‌ای‌ترین قواعد تصحیح متن، یعنی ترجیح ضبط دشوارتر/ غریب‌تر، می‌تواند موجب شود که در پی علت این حذف، دست‌کم در همین متن جست‌وجو کنیم و دریابیم که مؤلف، در همین کتاب، دست‌کم دو بار دیگر این تعبیر را بدون «چه» به کار برده است (نک. ص ۶۰، س ۱۳؛ ص ۳۵۱، س ۴). «چه» افزوده کاتبانی است که متن را نامفهوم پنداشته‌اند و آن را نباید به متن وارد کرد.

اما در صورت فعلی عبارات، خواننده دچار سردرگمی می‌شود که: چرا نویسنده در میانه سخن گفتن از کسی که ناشنواست، به یاد «آن کس که گنگ باشد - که سخن نتواند گفتن -» می‌افتد و او را از درجه مردمی ساقط می‌داند؟ بعد از آن خود میان گنگی و ناشنوایی پیوندی می‌یابد و متوجه می‌شود که مراد نویسنده چیست. اما مؤلف تنها در باب آن عده از گنگان که بر اثر ناشنوایی توانایی سخن گفتن ندارند سخن می‌گوید، پس چرا ساقط بودن از درجه مردمی را به همه گنگان (یعنی حتی آنان که از شنوایی بهره‌مندند و توان شنیدن و آموختن دارند نیز) تسری می‌دهد؟ پاسخ آن است که مؤلف چنین نکرده است، بلکه کاتبانی که قصد تکمیل سخن او را داشته‌اند این تغییر را در سخن او روا داشته‌اند. صورت

۲۷. درباره «بل [که]» نک. بخش بعد.

افزودگی دارد، نمی‌داند کدام کاتب مرتکب چه نوع خط‌هایی می‌شده یا ارتباط احتمالی این دستنویس‌ها با یکدیگر چه بوده‌است. همه این اطلاعات برای سنجش کیفیت تصحیح ضروری است و مصحح موظف است آن‌ها را در اختیار خواننده قرار دهد، اما مصحح زادالمسافر به این وظیفه عمل نکرده‌است.

#### ۴.۲. پایبندی به دستنویس اساس

در بخش پیشین نشان دادیم که مصحح به تقریب هرآنچه را که در دستنویس‌هایی جز دستنویس اساسش بوده وارد متن کرده و درباره‌ی واژه‌هایی چون «بلکه» و «همه» از اساس خود پیروی نکرده‌است. دستنویس اساس زادالمسافر، همانطور که مصحح یادآور شده، احتمالاً از روی مادرنسخه‌ای کهن کتابت شده، اما کاتبی سهل‌انگار داشته‌است؛ از این روی تشخیص آن‌که در چه موضعی باید به ضبط این دستنویس پایبند ماند و کجا باید از آن عدول کرد محتاج تحقیق در دیگر منابع، به‌ویژه دیگر آثار ناصر خسرو است. پس از این در نقد تصحیح‌های قیاسی مصحح به موارد دیگری از عدول‌های ناصواب او از ضبط اساس اشاره خواهیم کرد، اما در این‌جا به بعضی موارد اشاره می‌کنیم که مصحح در آن‌ها ضبط اصیل اساس خود را فرونهاد و به نسخه‌های جدیدتر اعتماد کرده‌است.<sup>۳۰</sup>

#### ۴.۲.۱.

پس بر این مسافر خردمند واجب است که بازجوید تا از کجا آمده است، (و) چو دانست که از کجا آمده است معلوم او شود {A: شد} که کجا همی شود، و چو دانست که کجا همی شود معلوم (او شود آنجا) که همی شود مر او را به چه چیز حاجت خواهد بودن؛ {...} (ص ۳)

این عبارات را قیاس کنید با:

۳۰. موارد عدول از اساس، در محدوده مورد بررسی، تنها مواردی که در این‌جا یاد می‌کنیم نیست. بخشی از عدول‌ها را در نقد تصحیح‌های قیاسی مصحح خواهیم آورد و بخشی از آن‌ها را (که منجر به غلط یا دور شدن از سبک مؤلف نشده‌اند) فرومی‌نهیم. ناگفته پیداست که در بعضی موارد هم عدول از اساس (که نسخه کم‌غلطی نیست) قرین صواب بوده‌است. حضور یا غیاب دستنویس S در کمی یا افزونی عدول‌های ناصواب مصحح از دستنویس اساس نقش اساسی دارد. در موضعی که S افتادگی ندارد، مصحح به‌راهنمایی این دستنویس - کمتر دچار لغزش شده‌است.

روشن است که افزوده‌های کاتبان همیشه موجب ایراد منطقی یا از بین رفتن سبک نویسنده نمی‌شود و گاه این افزوده‌ها صرفاً عباراتی زائد، تکراری یا نامربوطند. حتی گاه ممکن است عبارتی الحاقی باشد و در پیوند کامل با متن قرار گرفته‌باشد؛ در آن صورت راهی برای اطلاع از الحاقی بودن آن عبارت، جز اتکا به دستنویس‌ها، نخواهد بود. پیش از این شواهدی دیدیم که در آن‌ها دو دستنویس A و S مشترکاً فاقد عبارتی بودند و نشان دادیم که آن عبارات الحاقی است. از این روی می‌توان به این نتیجه رسید که هر گاه در متن زادالمسافر این دو دستنویس در نداشتن عبارتی اشتراک داشته‌باشند، آن عبارت به احتمالی قریب به یقین الحاقی است و در متن زادالمسافر عبارات الحاقی از این دست را به‌وفور می‌توان یافت. درباره‌ی شرایط دیگر (یعنی نبود عبارتی در اساس یا همراهی نسخه‌های B و C در نداشتن عبارتی با اساس) نیز با در دست داشتن تمامی نسخه‌بدل‌ها و بررسی کامل متن می‌توان نتیجه گرفت.

#### ۴.۲. توصیف دستنویس‌ها و بررسی روابط آن‌ها

معرفی نسخه‌ها در مقدمه زادالمسافر از نیمه صفحه شصت و سه تا نیمه صفحه شصت و شش (یعنی حدود سه صفحه) را در بر می‌گیرد و جز نشانی و قطع و تعداد اوراق نسخه‌ها، شامل تخمین تاریخ کتابت آن‌ها (بر اساس معیارهایی نامعلوم)، محتویات، افتادگی‌ها و بعضی اطلاعات درباره محل کتابت و اشتباه در فهرست کردن آن‌هاست. مصحح همچنین با انتخاب عنوان «نسخه تهران: نسخه‌ای ارزشمند» و عباراتی همچون «به گمان من، اهمیت این نسخه تا بدانجاست که هر نسخه‌ای دیگر از زادالمسافر می‌باید با محک آن سنجیده شود»، «نسخه‌ای است کهن»، «مجموعاً نسخه‌ای است با اهمیت که در مواردی متعدد حاوی ضبط‌هایی است اصیل، و گاه به گاه گره‌گشای تصحیح متن است» (دو جمله اخیر درباره دستنویس S)، صرفاً نظر خود را درباره نسخه‌ها اعلام می‌کند و هیچ اطلاع جزئی و کارآمدی از وضعیت متن دستنویس‌های خود به خواننده نمی‌دهد. خواننده از رسم الخط دستنویس‌ها هیچ اطلاعی ندارد، نمی‌داند کدام یک افتادگی (جز افتادگی و پارگی برگ‌ها) یا

و چون دانستیم که این عالم فایده پذیر است، دانسته شد که آن عالم فایده دهنده است؛... (ناصر خسرو، ۲۵۳۶: ۳۷)

{...} و چون باطن دانستی از ظاهر بی نیاز شدی،... (همان: ۳۱۹)

و چو دانستی که خدای را بدین صفت زشت همی بدان نشاید صفت کردن که این صفات مردم است نه بدان که این صفات زشت است، ترا معلوم شد که... (همو، ۱۳۶۲: ۴۹)

جمالاتی از این دست را در آثار ناصر خسرو (و نیز در آثار دیگر گویندگان هم‌عصرش) بسیار می‌توان یافت. جمالات شرطی متون قدیم را نباید با جمالات شرطی در فارسی امروز قیاس کرد (مانند بسیاری ساختارهای دستوری دیگر) و صورت‌های متفاوت با صورت‌های رایج در فارسی امروز را نادرست پنداشت. گذشته از آن که «شد» را باید از حاشیه به متن آورد، در عبارت درون ابرو (که از اساس افتاده بوده است) نیز باید تصحیح قیاسی کرد (زیرا روشن است که کاتبان دو دستنویس B و C در آن‌جا نیز صورت دستوری‌ای را که برای ایشان ناآشنا بوده تغییر داده‌اند) و متن را اینگونه پیراست:

\* چو دانست که از کجا آمده است معلوم او شد که کجا همی شود، و چو دانست که کجا همی شود معلوم (او شد) آنجا...

#### ۲.۴.۲

و خردمندان را بنماییم به برهان‌های عقلی و به حجّت‌های خلقی که آمدن مردم از کجاست و بازگشتن به چیست؛ و ظاهر کنیم به آیت‌ها از کتاب خدای - تعالی - که قرآن {A}: بر آن است و رسول مصطفی صلی الله علیه وآله بدان فرستاده شد سوی خلق تا مر ایشان را از این خواب که بیشتر مردمان اندر آن غرقه‌اند، بیدار کند. (ص ۳)

«بر آن است» در دستنویس اساس را قیاس کنید با این عبارت:

و نیز حاضران اندر آنچه از قول بر ایشان پوشیده شود به گوینده باز توانند گشتن و گوینده به عبارتی دیگر مر آن معنی را که قول بر آن باشد بدیشان تواند رسانیدن... (ص ۷)

«بر آن است» یعنی «گویای آن است، مشعر بر آن است» و مراد ناصر خسرو، در عبارت محل سخن، آن است که در کتاب خود، با آیه‌هایی از کتاب خدا (طبعاً نیازی به معرفی کتاب خدا نیست) که «بر آن است»، یعنی گویای آن است، که

«آمدن مردم از کجاست و بازگشتن به چیست»، این نکات را برای خوانندگان روشن خواهد ساخت. با تصحیح این عبارت، بر اساس دستنویس اساس، روشن می‌شود که پیش از «و رسول مصطفی» باید نقطه گذاشت و ایراد دستوری جمله سپسین، که حاصل نشانه‌گذاری نادرست مصحح است،<sup>۳۱</sup> نیز مرتفع می‌شود:

\* و خردمندان را بنماییم به برهان‌های عقلی و به حجّت‌های خلقی که آمدن مردم از کجاست و بازگشتن به چیست؛ {→}؛ و ظاهر کنیم به آیت‌ها از کتاب خدای - تعالی - که بر آن است. {نقطه افزوده نگارنده است. «و» در ابتدای جمله بعد واو استیناف است.} و رسول مصطفی صلی الله علیه وآله بدان فرستاده شد سوی خلق تا مر ایشان را از این خواب که بیشتر مردمان اندر آن غرقه‌اند، بیدار کند.

#### ۳.۴.۲

{...} از بهر آنکه اندر نبشته حرف‌هاست [بسیار] که به {A: آن از (به)} دیدار [اندر کتابت] مانند یکدیگرند و آن حرف‌ها اندر {A: از} شنودن مانند یکدیگر نیستند، {...} (ص ۸)

گذشته از آن که کلمات داخل چنگک یکسره زائد و برافزوده‌اند، شواهد زیر نشان می‌دهد که عدول مصحح از ضبط اساس نادرست بوده است:

دود ماننده ابراست ز دیدار و لیک  
نبود دود لطیف و خنک و ترّ و مطیر  
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۲۱۹)

بید مانند ترنجست ز دیدار به برگ  
نیست در برگ سخن بلکه سخن در ثمرست  
(همان: ۳۱۶)

«از» در این‌جا به معنی «از نظر» است و صورت اصیل عبارت یادشده از این قرار است:

\* ... از بهر آنکه اندر نبشته حرف‌هاست که آن از دیدار مانند

۳۱. در صورت فعلی روشن نیست که پیامبر «بدان فرستاده شد» که مضمون جمالات پیشین را برآورده کند، یا «تا مر ایشان را از این خواب که بیشتر مردمان اندر آن غرقه‌اند، بیدار کند». پرسش این نیست که رسالت پیامبر چه بوده (چون هر دوی این کارها جزو رسالت‌های او بوده)، بلکه سخن بر سر ساختار دستوری جمالات است.



بروز تسلط مصحح بر متن تعلیقات است و متن ۴۹۹ صفحه‌ای زادالمسافر تنها ۹ صفحه تعلیقه دارد و از این تعلیقات به هیچ عنوان نمی‌توان اشراف مصحح بر متن را دریافت. افزون بر این، بسیاری ترجیح‌های مصحح و تصحیح‌های قیاسی او نیازمند توجیه و اثبات است و بخش تعلیقات جایی است، از جمله، برای شرح این مسائل.

### ۳. ناآشنایی با متون کهن، تاریخ زبان و روش تحقیق در زبان فارسی

در میان آشنایان با متون کهن مشهوراتی هست که گویا مصحح از آنها اطلاعی نداشته‌است. یکی از موارد بسیار مهم آن است که موصوف صفت پیشین «همه» در متون کهن، دست‌کم تا پیش از سده هفتم، بدان اضافه نمی‌شده‌است، اما در متن زادالمسافر بارها «همه» ضبط شده‌است (نک. ص ۲، س ۲۰؛ ص ۱۹، س ۱۳؛ ص ۲۱، س ۸ و ...). خطایی که بدون اطلاع پیشین، با پیروی از دستنویس اساس نیز می‌شد از آن اجتناب کرد. مورد دیگر ضبط «رای» (نک. ص ۴، س ۱) است که مصحح آشنا با تاریخ زبان فارسی می‌داند که باید آن را «رای» ضبط کند.<sup>۳۲</sup> این خطاها گاه حاصل ناآشنایی با تاریخ زبان فارسی و گاه نتیجه ناآشنایی با روش‌های تحقیق در زبان بوده‌است. بخشی از نکاتی که پیش‌تر گوشزد کردیم (برای مثال ۲.۲.۲؛ ۴.۲.۲؛ ۵.۲.۲؛ ۱.۴.۲؛ ۳.۴.۲) نیز از نتایج ناآشنایی مصحح با دستور زبان و روش‌های تحقیق در زبان فارسی بودند. پس از این بعضی نتایج دیگر این نقیصه را نشان خواهیم داد.

### ۳.۱. مزه

مصحح، به پیروی از دستنویس اساس خود و نیز به‌پشتوانه ضبط دستنویس S، همه «مزه»‌های متن را به‌صورت «مزه» ضبط کرده‌است (نک. مقدمه مصحح، ص شصت و هفت). این پایبندی به ضبط نسخه‌های معتبر بی‌گمان شیوه پسنیدیده‌ای

۳۲. هر گاه مصحح با شعر فارسی سروکار داشته‌باشد حتماً با توجه به وزن و قافیه به چگونگی کاربرد این کلمات پی خواهد برد. پیش از این دیدیم که مصحح زادالمسافر در موارد ضروری به دیوان ناصر خسرو مراجعه نکرده (پس از این هم شواهد دیگری از این نقیصه خواهیم دید) و اگرچه در مقدمه اشاره‌هایی به دیوان او کرده‌است، ظاهراً هنگام تصحیح متن زادالمسافر به‌کلی با شعر این گوینده ناآشنا بوده‌است.

یکدیگرند و آن حرف‌ها از شنودن مانند یکدیگر نیستند... .

### ۲.۴.۴.

{...} پیدا آمد که معنی به قول نزدیک‌تر است از او {A:} چو (از او)؛ C: آنکه (او) به کتابت. (ص ۹)

قیاس کنید با این شواهد:

بگذر ز شرّ اگر نبود خیری

نازسته به بُود چو به بد رسته

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۴۴۹)

خطیب رهبر (۱۳۶۷: ۲۹۸) شواهد دیگری از کاربرد «چو» برای «تعریف یا شناساندن طرف دوم قیاس» به دست داده‌است (از ترجمه تفسیر طبری، تاریخ بلعی و دیوان ناصر خسرو). روشن است که صورت اصیل عبارت، مطابق نسخه اساس، از این قرار است:

\* ... پیدا آمد که معنی به قول نزدیک‌تر است چو به کتابت.

### ۲.۴.۵.

و جوهر به دو قسم است: یکی از او جسمانی است {...} جوهر جسم آن است که مر او را کنارهاست و به سه جانب کشیدگی دارد {...} و اندر مقدار و اندازه {A:} مقداری نه بی‌اندازه؛ SB: مقداری بی‌اندازه {محدود است} و محصور است. (ص ۳۴)

کاملاً روشن است که ضبط اساس هم معنی‌دار است (مقداری نه بی‌اندازه: مقداری متناهی)، هم دشوارتر است و هم از پشتوانه بسیار قوی‌تری، نسبت به ضبط منفرد C برخوردار است؛ با جمع بودن همه این شرایط روشن نیست که مصحح چرا ضبط ساده‌شده و منفرد یکی از نسخ کم‌اعتبار خود را در متن نهاده‌است.

### ۲.۵. تعلیقات

زادالمسافر چه به لحاظ زبانی و چه از نظر مفاهیم متنی پیچیده و نیازمند شرح است. متأسفانه هیچ یک از آثار ناصر خسرو، تا کنون، با تعلیقاتی مناسب به انتشار نرسیده‌اند و به همین علت بسیاری از جوانب زبانی و فکری او برنارسیده باقی مانده‌است. پس از آرایش متن، از نظر تصحیح، پاراگراف‌بندی و نشانه‌گذاری، بهترین عرصه

«عطاکننده»، به صفحات ۱۱۵-۱۱۷ همان کتاب ارجاع می‌دهد و یادآور می‌شود که در دیباجه رساله منطبق از دانشنامه علائی، خداوند با صفت «بخشاینده خرد»، برابر با «واهب العقل»، توصیف شده است.<sup>۳۴</sup> از آنجا که استدلال مصحح در باب اصالت «باشاینده» بر پایه اصالت «بخشاینده» به معنی «عطاکننده» استوار شده است، ابتدا به بررسی استدلال او در این باب خواهیم پرداخت. تنها استدلال مصحح (در کتاب قرآن فارسی کهن) برای اصالت «بخشاینده» به معنی «معطی» از این قرار است:<sup>۳۵</sup>

در ترجمه R برابر «الرحمن» واژه «روزی‌ده»، و در ترجمه D برابر «رحمة» واژه «نعمت» آمده است. در ضبط کهن تر و اصیل برخی ترجمه‌های دیگر (از میان ترجمه‌های شش‌گانه) به جای «روزی‌ده» واژه «بخشاینده» پانویس: نک. ترجمه T از «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ نیز: قس: M در همان جا، و به جای «نعمت» واژه «بخشایش» پانویس: نک ترجمه‌های MK در آیه ۵۶ آمده است. ناگفته پیداست که برابرنهاده‌های R و D تفسیری است. این دو برابرنهاده بار معنایی «بخشندگی»، «عطا» و «جود» را در خود دارند و از آنجا که به جای ضبط‌های اصیل تر، کهن تر و دقیق تر نشسته‌اند، به گونه‌ای ضبط‌های کهن تر را تفسیر می‌کنند و به روشنی نشان می‌دهند که معنای قدیمتر «بخشاینده»، «عطاکننده» و «بخشنده» بوده است، {...} (عمادی حائری، ۱۴۰۰: ۱۱۶-۱۱۷)

به بیان دیگر، چون یک مترجم «الرحمن» را به «روزی‌ده» برگردانده است، دو مترجم دیگر که «الرحمن» را به «بخشاینده» برگردانده‌اند حتماً «بخشاینده» را معادل «روزی‌ده» می‌دانسته‌اند؛ و چون یک مترجم «رحمة» را به «نعمت» برگردانده است، دو مترجم دیگر که «رحمة» را به «بخشایش» برگردانده‌اند، حتماً «بخشایش» را معادل

۳۴. قدیم‌ترین دستنویس رساله منطبق از دانشنامه علائی را مکتوب به سده هشتم تخمین زده‌اند (نک. مشکوة، ۱۳۹۵: ۷) و این ضبط منفرد «بخشاینده» چندان قابل اعتماد نیست. با این حال، اگر فرض را بر صحت این ضبط بگذاریم، همچنان این شاهد در برابر شواهد قطعی که از اشعار و آثار خود ناصر خسرو در دست داریم (نک. ادامه) اعتباری ندارد.

۳۵. پیش از استدلالی که خواهیم آورد، مصحح از جناس «باشاینده» و «بخشاینده» و تغییر این کلمات در نسخه‌های متأخرتر و از میان رفتن جناس و... سخن گفته است. از آنجا که ابتدا باید اصالت این دو ضبط روشن شود تا پس از آن بتوان درباره جناس آن دو سخن گفت، این مورد را نمی‌توان نوعی استدلال به شمار آورد و در واقع نوعی مصادره به مطلوب است.

است، اما از کجا می‌توان دانست که این دستنویس‌های معتبر (که از سده نهم قدیم تر نیستند و روشن نیست در کدام منطقه نگاشته شده‌اند) همان صورت رایج در نزد ناصر خسرو را می‌نمایند یا صورتی نزدیک به گویش خود (یا مادر نسخه خود) را؟ مصحح زادالمسافر البته در این ضبط مبدع نبوده و پیش از او هانری کریبن و محمد معین نیز، در جامع الحکمتین، این کلمه را به همین صورت ضبط کرده‌اند (برای مثال نک. ناصر خسرو، ۱۳۶۲: ۱۶۹). ناصر خسرو در شعر خود این کلمه را به شکلی به کار نبرده که بتوان از ماهیت حرف دوم آن اطلاع یافت،<sup>۳۳</sup> اما کاربرد همشهریان او صورت «مژه» را تأیید نمی‌کند. عنصری این کلمه را، در یکی از ابیات باقی مانده از مثنویاتش، با «نایزه» قافیه کرده (نک. عنصری، ۱۳۶۳: ۳۶۲) که همچنان ممکن است این ظن را باقی بگذارد که شاید این کلمه «نایزه» و هم قافیه‌اش «مژه» بوده است؛ اما قافیه شدن «مژه» با «معجزه» (مولوی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۳۱) و «نایزه» با «جایزه» (همان: ۱/ ۲۱۹) در شعر مولوی این احتمال را کاملاً ضعیف می‌کند.

### ۲.۳. باشاینده - بخشاینده

متن زادالمسافر این‌گونه آغاز می‌شود (همه نسخه‌بدل‌های متن مصحح را نقل می‌کنیم):

سپاس مر {CB} - مر {خدای را که آفریدگار جواهر پنهان و پیداست، A: پیدا و پنهان است} و بدانچه B: - بدانچه {باشاینده} CB: دارنده. ← یادداشت‌ها {مکان و زمان است برتر از گه C: کئی} و کجاست و بدانچه بخشاینده {اصل: بخشاینده} / CB: بخشنده. ← یادداشت‌ها {حواس ماست رواست اگر گویم که شنوا و بیناست، {...} (ص)

مصحح در یادداشت‌های خود (ص ۵۰۱) پس از اشاره بدان که واژه «باشاینده/ باشاننده» تنها در زادالمسافر و در گشایش و رهایش به کار رفته، درباره اصالت صورت «باشاینده» به صفحه ۱۱۷ از کتاب قرآن فارسی کهن ارجاع می‌دهد. سپس درباره اصالت «بخشاینده»، به معنی

۳۳. همراهی این کلمه با «مازو» در بیتی از دیوان (ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۴۶) و نیز در جامع الحکمتین (همو، ۱۳۶۲: ۱۶۹) این ظن را که حرف دوم آن «ز» بوده باشد ایجاد می‌کند.

سیاق متن مسجّع دیباجه- اثبات می‌شود و گونهٔ زبانی مؤلف (ناصر خسرو) را آشکار می‌سازد. با کشف گونهٔ زبانی مؤلف (اصالت پسوند فاعلی «اینده» به جای «اننده») هم باید ضبط «باشاننده» را در گشایش و رهایش و دو موضع دیگر از زادالمسافر با تصحیح قیاسی به صورت «باشاینده» بازگرداند، و هم ضبط «رهاینده» و «رنجاینده» را در زادالمسافر اصیل‌تر از صورت به ظاهر صحیح‌تر «رهاننده» و «رنجاننده» دانست.

به بیان دیگر مصحح بر اساس استنتاجی نادرست ادعا می‌کند که اصالت «بخشاینده» را به اثبات رسانده<sup>۳۸</sup> و پس از آن نتیجه می‌گیرد که «باشاینده» هم (که کاتبی آن را برای ایجاد سجع با «بخشاینده» بر ساخته) چون با «بخشاینده» سجع دارد اصیل است. ماهیت «پسوند فاعلی "اینده"» بر نگارنده پوشیده است. اصولاً چنین پسوندی وجود ندارد و «باشاننده» و «رهاننده» و «رنجاننده» از «بن مضارع + پسوند متعدی ساز "ان" + پسوند صفت فاعلی "نه"» ساخته شده‌اند («بخشاینده» نیز از «بخشای + پسوند فاعلی "نه"» ساخته شده است). مصحح، بر اساس همان استنتاج نادرست و این تحلیل ناسازگار با بدیهیات دستور زبان فارسی، نه تنها «باشاننده» را که در دستنویس B زادالمسافر سه بار به همین صورت ضبط شده به «باشاینده» تحریف کرده (نک. ص ۱۱۰)، بلکه «رنجاننده» و «رهاننده» را نیز به «رنجاینده» و «رهاینده» گردانده است (نک. ص ۲۳۵). «رساننده» و «شنواننده» و «جنباننده» و... نیز در همین متن به کار رفته‌اند و جای خرسندی است که آن‌ها، بر اساس «گونهٔ زبانی مؤلف»، به «رساننده» و «شنواینده» و «جنباینده» و... تحریف نشده‌اند.

حاصل سخن آن‌که در همین نخستین جمله کتاب، دو

۳۸. مصحح در پانویس همان صفحه از قرآن فارسی کهن خواننده را «برای نمونه‌های درخور توجهی از کاربرد "بخشایش"، "بخشش" و مشتقات آنها در متنی کهن (قرن ۶) که اصالت "بخشاینده" در زادالمسافر را نیز تأیید می‌کند» به کتاب ذخیره الآخرة ارجاع داده است. تاریخ تألیف ذخیره الآخرة، که به تصحیح همین مصحح منتشر شده است، روشن نیست و این تاریخ را خود مصحح برای اثر حدس زده است و اکنون، پس از آن‌که حدس خود را سند دانسته، آن متن را از مؤلفات قطعی سدهٔ ششم قلمداد کرده و از کاربردهای آن برای اثبات کاربرد «بخشایش» (به معنی عطا) در سدهٔ پنجم بهره برده است. در بهترین حالت، یعنی با فرض صحت حدس مصحح، این متن در سدهٔ ششم تألیف شده و دربارهٔ آثار ناصر خسرو چیزی را روشن نمی‌کند.

«نعمت» می‌دانسته‌اند. حال اگر چهار مترجمی که «بخشاینده» و «بخشایش» را به کار برده‌اند (در واقع دو مترجم، یعنی مترجم تفسیر طبری و نیز میدی) معنی صحیح «الرحمن» و «رحمة» را می‌دانسته باشند و روحشان هم از معنی غلط (یا از برداشت نامعمول) آن دو مترجم دیگر بی‌خبر بوده باشد، تکلیف چیست و چرا باید معنی غلط آن دو مترجم را به دیگران تعمیم داد؟<sup>۳۶</sup> مهم‌تر از آن روشن نیست که چرا باید کاربرد مکرر مشتقات «بخشایش»<sup>۳۷</sup> در آثار خود ناصر خسرو (همیشه در معنی عفو و رحمة) را فرو بگذاریم و به چنین راه‌های دوری برویم؟ ناصر خسرو حتی در همین زادالمسافر نیز همیشه برای «عطا» مشتقات «بخشش» (نک. ص ۱۹۱، س ۷؛ ص ۲۲۸، س ۸) را به کار برده و «بخشایش» را معادل «رحم آوردن» آورده است. به این عبارات دقت کنید:

و عدل - که صلاح خلق اندر آن است - و پرهیز و راستی و بخشایش و مهر و وفا و کم‌آزاری و دیگر اخلاق ستوده {...} و جور - که فساد خلق اندر آن است - و دلیری و بی‌باکی و بی‌رحمی و جفا و آزار به میان ملحدان و بی‌دینان {...} (ص ۲۳۴)

روشن نیست که ناصر خسرو در همین کتاب «بخشایش» را متضاد «بی‌رحمی» دانسته است؟ مصحح (در اثر دیگر خود، قرآن فارسی کهن) پس از آن استنتاج ناموجه، نتیجه گرفته است که:

{...} بدین ترتیب اصالت و صحت ضبط «بخشاینده» (به جای «بخشنده») در متن زادالمسافر اثبات می‌شود.

و پس از آن افزوده است:

با اثبات اصالت ضبط «بخشاینده»، اصالت ضبط «باشاینده» (به جای «باشاننده» که در دو جای دیگر از زادالمسافر و همچنین گشایش و رهایش آمده) نیز - به

۳۶. این که ترجمه‌های متأخرتر صورت‌های تغییر یافته ترجمه معیار، یعنی ترجمه تفسیر طبری، بوده‌اند ادعایی است که مؤلف قرآن فارسی کهن (یعنی همان مصحح زادالمسافر) در پی اثبات آن است (در واقع در پی اثبات نظریه آذرتاش آذرنوش است) و نمی‌توان از آن برای اثبات یکی بودن برداشت مترجمان مختلف بهره برد؛ سهل است، تفاوت برداشت این مترجمان خود می‌تواند دلیلی در رد ادعای مؤلف قرآن فارسی کهن باشد و در واقع او در این جا هم، با قطعی گرفتن نظریه‌ای که احتمال صحتش اندک است، بار دیگر دچار مصادره به مطلوب شده است.

۳۷. برای نمونه این شاهد کاملاً گویاست: تو که بر خویشتن نبخشائی / جز تو بر تو چگونه بخشاید؟ (ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۲۲۴).



کلمه «باشاینده» و «بخشاینده» به‌نادرست ضبط شده‌اند و باید آن‌ها را به «باشاننده» و «بخشنده» تصحیح کرد:

\* سپاس مر خدای را که آفریدگار جواهر پنهان و پیداست، و بدانچه باشاننده مکان و زمان است برتر از گه [درباره «گه» نک. ۵. ۲] و کجاست و بدانچه بخشنده حواس ماست رواست اگر گوئیم که شنوا و بیناست...

سجع عبارات بر اساس «پیداست»، «کجاست»، «ماست»... ساخته شده («رواست» را باید از این شمار بیرون نهاد، زیرا جایگاهش در جمله با جایگاه اجزای سجع متفاوت است) و «باشاینده» و «بخشاینده» نتیجه تفنن کاتبی بوده که خواسته‌است تناسب عبارات را بیافزاید.<sup>۳۹</sup> سجع این عبارات را (پس از نهادن «باشاننده» و «بخشنده» در متن) می‌توانید با سجع نخستین عبارات ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین (ناصر خسرو، ۱۳۶۲: ۱) قیاس کنید تا یکسانی روش سجع‌سازی در این دو متن آشکار شود:

آغاز سخن از سپاس خدای کنیم، آفریدگار آسمان و زمین و پدیدآورنده مکان و مکین، بر مقتضی تلقین او سبحانه، که فرستاد کتاب کریم خویش بسفارت رسول خویش محمد الامین و گستراننده بساط دین، ما را گفت که بگوئید «الحمد لله رب العالمین. الرحمن الرحیم. مالک يوم الدين».

ناصر خسرو در این جا هم یک رشته سجع را در کل بند گسترده‌است. در این جا البته «آسمان» و «مکان» نیز با یکدیگر سجع ساخته‌اند، اما این سجع با سجع کلی بند تداخلی ندارد، زیرا محل آن بلافاصله پیش از آن است و سجع اصلی عبارات بدان عطف شده‌است (یعنی با کلمات سجع اصلی در جایگاه دستوری یکسانی قرار گرفته‌است). سجع «باشاینده» و «بخشاینده» با سجع کلی بند تداخل می‌کند و آن سجع اصلی را (که تناسبش بسیار کمتر از تناسب این دو کلمه معمول است) تحت الشعاع قرار می‌دهد و در نتیجه پیوند سجع‌های بند را می‌گسلد.<sup>۴۰</sup> این که مصحح با سجع آشنایی

۳۹. احتمالاً همان کاتب ترتیب «پنهان و پیداست» را هم عوض کرده تا میان «پنهان است» و «زمان است» سجع بسازد؛ غافل از اینکه «پیداست» اولین مهره از رشته سجع‌های این بند است.

۴۰. شیوه سجع‌سازی ناصر خسرو در وجه دین کاملاً متفاوت است و در آن جا سجع‌های گوناگون دوتایی و سه‌تایی می‌سازد، اما هیچ‌گاه در میان سجع‌ها تداخل ایجاد نمی‌کند.

اجمالی داشته‌باشد برای تصحیح متن کفایت نمی‌کند؛<sup>۴۱</sup> مصحح باید بتواند شیوه سجع‌سازی مؤلف را تحلیل کند و آن را از سجع‌های برساخته کاتبان تشخیص دهد.

### ۳.۳. جای چشم زخم

{...} و چو مردم مر خویشان را به همه عمر خویش بربرخ  
«اکنون» (همی یابد و زمان گذشته بر او همی) فزاید  
- بدانچه عدد حرکاتش همی فزاید هر ساعتی و زمان چیز  
متحرک عدد (حرکات اوست) - و زمان آینده‌اش نقصان  
همی پذیرد، همی داند - اگر خردمند است - که او بر مثال  
مسافری است (کاندر همه) {کذا؛ صحیح: همه} زمان  
خویش مر او را بر یک جای چشم‌زخمی درنگ ممکن  
نیست {...} (ص ۲)

با کسره‌ای که مصحح زیر «جای» نهاده‌است نگارنده معنی عبارت را در نمی‌یابد. «چشم‌زخمی» (با یاء وحدت) معادل «یک چشم‌زخم» و به معنی «زمانی به اندازه یک پلک زدن» است (نک. انوری، ۱۳۸۱: ذیل «چشم‌زخم») و مراد ناصر خسرو از «او را بر یک جای چشم‌زخمی درنگ ممکن نیست» آن است که انسان، به واسطه گذر زمان، به اندازه یک چشم برهم زدن هم در جایی ثابت نمی‌ماند.

### ۳.۴. وجه وصفی

{...} آن‌گاه چو آواز به کام اندرافتند نفس مر او را به میان  
کام و دندان‌ها و لب‌ها به زبان ببرد به حرف‌ها {CB:  
حرف‌های} ترتیب‌کرده و بعضی را از آن آواز بریده‌شده به  
راه بینی بیرون گذارد و بعضی را به راه دهان... (ص ۱۰)

ظاهراً تنها صورتی که می‌توان متصور شد تا «ترتیب‌کرده» - که صفت است - به «حرف‌ها» - که موصوف آن است - اضافه نشود، آن است که «ترتیب‌کرده» (با فاصله کامل، نه با نیم‌فاصله) را وجه وصفی بگیریم (یعنی «نفس آواز را به زبان می‌برد، به حرف‌ها ترتیب کرده (= ترتیب می‌کند)، بعضی از آواز را از راه بینی و بعضی از آن را از راه دهان به بیرون راه می‌دهد»). نگارنده از روی نسخه چاپی نمی‌تواند تشخیص دهد که میان «ترتیب» و «کرده» نیم‌فاصله نهاده شده یا فاصله کامل. «ترتیب‌کرده» در «نمایه لغات و اصطلاحات» پایان کتاب

۴۱. همان‌طور که آشنایی اجمالی با دستور زبان و وزن و قافیه و صنایع ادبی برای تصحیح متن کافی نیست.

مشترک نیستند».

### ۳. ۶. بوته‌ها

و چو مردم مر دانا را طاعت ندارد و به آموختن رنج نبرد آن چشم مر او را باز نشود که مر اشکال هندسی را بدو ببند و آن گوش مر او را نگشاید که مر بوته‌های {SCB: برهان‌های. ← یادداشت‌ها. {عقلی را بدو بشنود، {...} (ص ۱۶)

در بخش «یادداشت‌های مصحح» آمده است:

«بوته» - که ضبط A است و به همین شکل در نسخه اعراب‌گذاری شده - امروزه نیز با تلفظ «بوته» در گویش طبری مستعمل است و به معنای «گفته» و «قول» به کار می‌رود. با توجه به سیاق متن که از «اقوال» (که شنیدنی است) در برابر «اشکال» (که دیدنی است) سخن می‌گوید، باید ضبط A (بوته‌های / بوته‌های) را صحیح و اصیل شمرد و ضبط SCB (برهان‌های) را حاصل تصرف کاتبانی دانست که معنای واژه مهجور «بوته» را در نیافته‌اند.

«بوته» در «نمایه لغات و اصطلاحات» کتاب نیز به معنی «گفته، قول» مدخل شده است. واژه مورد نظر مصحح در دستنویس A به صورت «برتهای» نوشته شده (و نه «بوتهای»، نک. تصویر ۲) و ضمه‌ای پیش از آن نهاده شده است. پژوهشگر آشنا با روش تحقیق در زبان فارسی می‌داند که برای اثبات اصالت کلمه‌ای در اثر ناصر خسرو (یعنی گوینده بلخی در گذشته در سده پنجم)، استناد به گویش طبری سده پانزدهم قمری هیچ اعتباری ندارد. به‌ویژه در سخن گوینده‌ای که بیش از ده‌هزار بیت شعر و بیش از هزار صفحه متن منثور از او بر جای مانده (و در تمام این متون واژه «گفته» بارها به کار رفته، و چنده بار در همین زادالمسافر)، یافته شدن چنین واژه «مهجور»ی، تنها در یک موضع و در یک دستنویس (که می‌دانیم کاتب سهل‌انگاری داشته است)، تنها می‌تواند نشانه لغزش کاتب باشد، نه هیچ چیز دیگر. پیش از این، از نتایج گزینش در نسخه‌بدل‌ها گفتیم و یکی از آن نتایج این‌جا آشکار می‌شود. پیش‌تر (در بخش ۲.۱.۲) گفتیم که کاتب دستنویس اساس «مر دانایان» را به صورت «مردا» (نایان) نوشته، یعنی چهار حرف از میان کلمه انداخته است (در واقع چهار حرف از دو کلمه را انداخته و آن‌ها را به یک کلمه بدل کرده است). آنچه در این‌جا اتفاق افتاده نیز همین است و

وارد شده (با معنی نادرست، یا ناگویای «ترتیب‌داده، مرتب»؛ «ترتیب‌کرده» به معنی «آماده، مهیاشده» است)، اما به این موضع ارجاع داده نشده است. به هر روی وجه وصفی در متون کهن فارسی کاربرد نداشته و دست‌کم تا یک قرن پس از ناصر خسرو رواج نیافته است. افتادن یاء (یا همزه) میانجی کسره اضافه، پس از «الف»، در نسخه‌های خطی امری رایج است و در این‌جا همین اتفاق افتاده است. در این مورد آگاهی از دستور تاریخی زبان می‌توانست مصحح را از پیروی افراطی از دستنویس اساس خود بر حذر بدارد.

### ۳. ۵. با آنکه

و نیز اندر صنعت‌ها مر حیوانات را با مردم شرکت است؛ چنان‌که مر عنکبوت خویش را همی خانه بافد و {...} و مرغان‌اند کز گل خانه‌ها برآرند و مر آن را دهلیز سازند و اندر او بخشش‌ها کنند؛ با آنکه حیوانات هستند که مردم از صنعت‌های ایشان عاجز است، چو کرم قز کز برگ تود ابریشم سازد و چو زنبور کز شکوفه انگبین کند و چو صدف کز آب باران مروارید کند و جز آن. پس این همه صنعت‌هایی است مر حیوانات را - چنان‌که مردم را صنعت‌هاست - و لیکن مر هیچ حیوان را اندر کتابت با مردم شرکت نیست. (ص ۱۳-۱۴)

ظاهراً مصحح «با آنکه» را «در کنار آنکه، علاوه بر آنکه» گرفته و از این روی آن را ادامه جمله پیشین تصور کرده است. «با آنکه» به معنی «با وجود آنکه» به کار می‌رود (نک. ص ۴۵، س ۱۷؛ ص ۵۷، س آخر؛ ص ۵۸، س ۷) و با تصحیح نشانه‌های سجاوندی معنی عبارات روشن می‌شود:

\* و نیز اندر صنعت‌ها مر حیوانات را با مردم شرکت است؛ {→}؛ چنان‌که مر عنکبوت خویش را همی خانه بافد و {...} مرغان‌اند کز گل خانه‌ها برآرند و مر آن را دهلیز سازند و اندر او بخشش‌ها کنند. {→}؛ با آنکه حیوانات هستند که مردم از صنعت‌های ایشان عاجز است، چو کرم قز کز برگ تود ابریشم سازد و چو زنبور کز شکوفه انگبین کند و چو صدف کز آب باران مروارید کند و جز آن {←}؛ پس این همه صنعت‌هایی است مر حیوانات را؛ {→}؛ چنان‌که مردم را صنعت‌هاست - و لیکن مر هیچ حیوان را اندر کتابت با مردم شرکت نیست.

یعنی «با وجود آن‌که حیوانات هم صنعت‌هایی دارند، مانند انسان‌ها که صنعت‌هایی دارند، اما در کتابت با انسان

کاتب اساس «بُر»ها» نه‌ای» را «بُرته‌ای» نوشته، اما مصحح این بار میان این صورت مصحح و یکی از واژه‌های رایج در گویش خود (که هیچ ارتباطی با زبان ناصر خسرو ندارد) شباهتی یافته و صورت «مهجور» برساخته‌ای را به گفتار ناصر خسرو تحمیل کرده‌است.

### ۳.۷. جملهٔ پیرو مؤول به صفت

و حاست چشنده مر نفس مردم را لطیف و قوی است. (نبینی که به قوت این) حاست مردم همی اندر چیزهایی رغبت کند که مردم را از آن به جز لذت و رنج گرسنگی همی لذت (از مزه‌ها {کذا؛ صحیح: مزه‌ها} حاصل شود که) مر حیوان بی سخن را آن نیست؟ (ص ۲۱-۲۲)

«کند» تصحیح قیاسی مصحح است که درست و به‌جاست، اما جملهٔ دوم مفهوم واضحی ندارد. حرف ربط «که» در این جا چه می‌کند؟ آیا جملهٔ موصول را باید به صفتی برای «چیزهایی» تأویل کرد؟ ظاهراً نمی‌توان چنین کرد. تقریباً واضح است که جملهٔ پس از «که» علت جملهٔ پیش از آن است (چرا انسان به‌واسطهٔ چشایی به چیزها رغبت می‌کند؟ چون گذشته از این‌که گرسنگی و سیری را درمی‌یابد، از مزه‌ها نیز لذت می‌برد). پس چگونه می‌توان این جملهٔ خبری را («که مردم را از آن به جز لذت...») به استفهام تأکیدی پیش از آن پیوند زد؟ مصحح در مقدمهٔ خود دربارهٔ آمدن «ی» الحاقی پس از «ها»ی جمع سخن گفته و یادآور شده که این موارد را به پاورقی برده‌است (ص شصت‌وهشت- شصت‌ونه).<sup>۴۲</sup> همین ویژگی در تنها نسخهٔ جامع الحکمتین نیز به چشم می‌خورد (نک. معین، ۱۳۶۲: ۱۷). آن‌چه در این جا مصحح را به خطا افکنده همین خصوصیت است: کاتب/کاتبان «چیزها» را «چیزهای» نوشته/نوشته‌اند و در نتیجه مصحح «که» را (که حرف تعلیل است) حرف ربط پنداشته‌است. صورت صحیح عبارت مورد نظر، پس از تصحیح قیاسی «چیزهای» به «چیزها»، این‌گونه است:

\* و حاست چشنده مر نفس مردم را لطیف و قوی است.

۴۲. مصحح این ویژگی را نوعی «گونهٔ زبانی» دانسته و ادعا کرده که «در نسخ کهن برخی متون قدیم دیگر نیز شواهدی بر آن» یافته‌است؛ با این حال ظاهراً در طول شانزده سالی که از انتشار نخستین ویراست این متن می‌گذرد این شواهد را گردنیاورده و این «گونهٔ زبانی» را تبیین نکرده‌است.

(نبینی که به قوت این) حاست همی اندر چیزها رغبت کند؟ {علامت سؤال افزودهٔ نگارنده است} که مردم را به جز لذت و رنج گرسنگی همی لذت (از مزه‌ها حاصل شود که) مر حیوان بی سخن را آن نیست. {→؟}

### ۳.۸. دنفیدن

نفس مردم مر معنی را (که اندر قول و کتابت) یابد، به حواس باطن پذیرد و دنفد {A: دنفد (بدون نقطه‌گذاری)؛ CB: - و دنفد. ← یادداشت‌ها.} و تصرف کند اندر آن؛ {...} (ص ۲۵)

مصحح در یادداشت‌ها آورده‌است:

مصحح به صورت احتمالی از این واژه که تنها در A آمده است، دست نیافت. بنا بر سیاق متن، این کلمه باید معنایی مشابه یا معادل «تصرف» داشته باشد.

مصحح «دهند» را «دنفد» خوانده (نک. تصویر ۳) و آن را واژهٔ شاذی پنداشته‌است. این بدخوانی احتمالاً ناشی از ناآشنایی با کاربرد فعل «دادن» در معنی «انتقال دادن، بیان کردن» بوده‌است. به این شاهد از وجه دین توجه کنید:

{...} آنگه دست راست آب دهد و دست چپ مر جای طهارت را بشوید. و تأویلش آن است که داعی علم دهد و مستجیب علم پذیرد {...} (ناصر خسرو، ۲۵۳۶: ۱۳۳)

در این جا هم «دهد» و «پذیرد» در کنار یکدیگر (این بار برای علم) به کار رفته‌اند.

### ۳.۹. گوهر آن

و جسم طبیعی اندر پذیرفتن این قوت قهرکنندهٔ الهی به سه قسم است: یکی آن است (که نام آن قوت قهرکننده) و جنبانندهٔ او گرانی است که خاک و آب به قوت از این قهرکننده سوی میانهٔ عالم گراینده و (جنبنده‌اند؛ و دیگر) {...} نام قوت جنباننده و قهرکنندهٔ او سبکی است که آتش و هوا بدین قوت سوی (حواشی عالم برشونده و) متحرک‌اند؛ و سه دیگر قسم آن است که قهرکننده و جنبانندهٔ او به میان [این] دو قوت ایستاده است و مر گوهر آن (گراینده را از مرکز عالم) سوی حواشی او و مر گوهر آن گراینده را از حواشی عالم سوی مرکز او گرد گرفته است به حرکت استدارت (که مر او راست) و آن فلک است به همگی خویش. (ص ۳۸)

چهار عنصر را بسیاری از گویندگان «گوهران» گفته‌اند.



چندان دقیق نیست و گویا معنی صحیح این کلمه «توده، تلمبار» است.<sup>۴۴</sup>

### ۳. ۱۱. دلیل کردن

{...} و این حال همی دلیلی {SCB}: دلیل. متن (دلیلی) تصحیح قیاسی است. کند بر آنکه همه اجزای عالم به حرکات خویش همی سکون را جویند؛ {...} (ص ۵۵)

شاید نشود از مصحح انتظار آشنایی پیشین با تعبیر «دلیل کردن» به معنی «دلالت کردن» را داشت، اما کاملاً منطقی است که از او انتظار داشته باشیم هنگام مواجهه با تعییراتی از این دست، به فرهنگ‌های در دسترس (مثلاً لغت‌نامه) مراجعه کند و از دست بردن در متن و از میان بردن تعبییرات کهن آن پرهیز کند. شواهد این تعبیر را در دیگر آثار ناصر خسرو نیز به وفور می‌توان دید (برای مثال نک. ناصر خسرو، ۱۳۶۲: ۸۸، س ۱؛ ۹۵، س ۸؛ همو، ۲۵۳۶: ۱۷، س ۲؛ ۲۸، س ۲، س ۱۱ و {...})<sup>۴۵</sup>. در واقع آنچه باید قیاساً تصحیح شود «دلیلی کردن» (نک. ص ۹، س ۷؛ ص ۱۰، س ۱۲؛ ص ۸۱، س ۵) و «دلیلی‌کننده» (نک. ص ۳۰۱، س ۲) است، نه به عکس (یعنی آن دو را باید به «دلیل کردن» و «دلیل‌کننده» تصحیح قیاسی کرد). زادالمسافر تنها اثر قطعی ناصر خسرو است که در آن «دلیلی کردن» چند بار به کار رفته (و البته یک بار هم صورت اصیل این تعبیر در سه تا از دستنویس‌ها آمده) و این علتی جز راه یافتن تحریف به دستنویس‌های این اثر نمی‌تواند داشت.

### ۳. ۱۲. به ... گفتن

{...} و این قول گروهی است که مر نفس را پس از فساد جسد به هستی نگفتند. (ص ۶۰)

«به ... گفتن» ترجمه لفظ به لفظ «قول ب» و به معنی «قائل به

۴۴. در وبگاه «واژه‌یاب» این معنی از «فرهنگ فارسی معین» نقل شده، اما نگارنده آن را در آن فرهنگ (متوسط) نیافت. از میان فرهنگ‌های متأخر در دسترس نگارنده معنی درست این واژه در انجمن‌آرای ناصری (هدایت، بی‌تا: ذیل مدخل: «هرچه بالای هم چینند»)، تلخیص آن با نام فرهنگ نوبهار (تبریزی، ۱۳۰۸: ذیل مدخل: «هر چیز بالای هم چیده»)، و فرهنگ نظام (داعی‌الاسلام، ۱۳۶۲: ذیل مدخل: «هرچه بالای هم چینند») آمده است.

۴۵. اگر گشایش و رهایش و خوان الاخوان را از آثار مسلم ناصر خسرو به شمار بیاوریم یا نیاوریم در هر حال نتیجه یکسان است. در آن دو اثر نیز غلبه قطعی با «دلیل کردن» است و احتمالاً شواهد کم‌شمار «دلیلی کردن» را باید در آن‌جا نیز به قیاس تصحیح کرد.

برای مثال فردوسی در دیباجه شاهنامه، در وصف آفرینش عالم، آورده است:

از آغاز باید که دانی درست  
سر مایه گوه‌ران از نخست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۱)

همین اصطلاح در جای دیگر از زادالمسافر نیز دیده می‌شود (نک. ص ۵۵) اما مصحح در این‌جا آن را نشناخته و «گوه‌ران» خوانده است. ناگفته نماند که «گوه‌ران» در «نمایه لغات و اصطلاحات» کتاب وارد نشده و در آن‌جا فقط «گوه‌ر» آمده و «جوهر» معنی شده است.

### ۳. ۱۰. خوره

و گرایستن این جزوهای خاکی سوی نقطه {ظ: نقطه‌ای} دلیل است بر آنکه جزوهای خاک نه مر کل خویش را همی جویند و نه نیز همگان سوی مکان خویش شتابند، بل که {کذا: صحیح: بل} دلیل است بر قهر قاهری که مر ایشان را بر یکدیگر خوره {B: خوزه؛ S: چیره} کرده است {...} (ص ۴۷)

و حال آب و ایستادن اجزای او بر سر یکدیگر، دلیل است بر مقهور بودن بیشتر جزوهای او؛ از بهر آنکه اجزای آب همه از یک جوهر است و همگان سزاوارند مر ایستادن را بر روی خاک، و چو بر یکدیگر خوره {B: خوزه؛ S: خره} گشته‌اند اندر مگاک‌های خاک از دریاها و جزآن تا بعضی از او همی روی {در اینجا باید «خاک» را که در نسخه S هست به متن آورد} را بساود که آن محلّ اوست و دیگران بر او افتاده‌اند و بر یکدیگر خوره {B: خرد؛ S: خره} شده {...} (ص ۴۸)

در «نمایه لغات و اصطلاحات» کتاب «خوره کردن» به «فشردن (?)» معنی شده است. با نگاهی به نسخه‌بدها و جست‌وجو در فرهنگ‌ها، می‌توان به صورت درست این کلمه پی برد. این واژه، که واژه ناشناخته‌ای نیست، همان «خره» است که در دیوان ناصر خسرو نیز دو بار به کار رفته و شواهد آن در لغت‌نامه هست. با این حال معانی‌ای که در لغت‌نامه (و نیز در فرهنگ بزرگ سخن) برای این واژه آمده ظاهراً

۴۳. مصحح حتی در آن صفحه صورت تحریف‌شده این واژه را در نسخه‌های خویش شناخته و آن را تصحیح قیاسی کرده است. این نکته نشان می‌دهد که با این واژه آشنایی پیشین نداشته و در آن‌جا، به واسطه تکرار این واژه در سطور بعدی، توانسته است به درستی تشخیص دهد.

«چیزهای» و همین موضوع مصحح را به خطا انداخته است (همان‌طور که در ۷.۳ نشان دادیم). صورت اصیل عبارت همان «روا نیست که چیزها فاعل ذات خویش باشد» است. طبعاً «چیزی» در بخش دوم عبارت تناقضی با «چیزها» در بخش نخست آن ندارد، چرا که در بخش نخست سخن از کل چیزهاست (روا نبودن «فاعل ذات خویش» بودن برای کل چیزها صادق است)، و در بخش دوم سخن از آن است که اگر یک چیز فاعل ذات خود باشد ممکن شدن محالی را الزامی می‌کند.

### ۱۴.۳. بیرون‌سو جسته

{...} اگر مر عالم را هیولی بوده است که صانع حکیم مر جسم کلی را از آن ترکیب کرده است، آن ترکیب از این سه روی بیرون نیست و نبوده است: {...} یا نطفه‌ای بوده است که اندر هیولی افتاده است و مر هیولی را اندر ذات خویش کشیده است و عالمی سخت {SC: + خود}. از آن بسته شده است (آن‌گاه از کشیدن غذا و درازی روزگار این عالم خرد بزرگ همی شده است - بر مثال بزرگ شدن حیوان از خردی تا بدین جای رسیده است که امروز است - و این جسم کلی زیادت از اندرون خویش پذیرفته و مر او را بیرون‌سو جسته است {A: بیرون‌سپوخیست؛ SB: بیرون‌سپوختست؛ C: بیرون‌سوختست. متن (بیرون‌سو جسته است) تصحیح قیاسی است.} (ص ۱۲۰)

در این عبارات سه اشکال هست:

- نخست آن‌که «عالمی سخت» یعنی چگونه عالمی؟ در جملات بعد سخن از آن است که «این عالم خرد» با جذب غذا و بر اثر گذر زمان رشد کرده است. اگر «خود» بدخوانی مصحح نباشد، احتمالاً کاتبان S و C دچار بدخوانی شده‌اند و «خرد» را به تصحیف خوانده‌اند.
- دیگر آن‌که بزرگ شدن عالم خرد به «بزرگ شدن حیوان از خردی» تشبیه شده و باقی عبارت نباید جزو معترضه به شمار بیاید، زیرا درباره عالم است.
- سوم آن‌که مصحح «بیرون‌سپوخته‌ست» را نتوانسته است بخواند و آن را تصحیح قیاسی (و در واقع تحریف) کرده است.

صورت پیراسته عبارات منقول از این قرار است:

\* {...} اگر مر عالم را هیولی بوده است که صانع حکیم مر

چیزی بودن، معتقد به چیزی بودن» است، اما در «نمایه لغات و اصطلاحات» کتاب، به نادرست، «به چیزی نسبت دادن، منسوب کردن» معنی شده است.<sup>۴۶</sup> افزون بر این، در آن نمایه «به نام طبیعت گفتن» را «به عنوان "طبیعت" منسوب کردن» معنی کرده‌اند که آن نیز کاملاً نادرست است:<sup>۴۷</sup>

و حکمای (علم) فلسفه مر آن فعل کلی را کز آن [جوهر] بر عالم مفاض است، به نام طبیعت گفتند. (ص ۱۷۰)

معنی عبارت کاملاً روشن است: حکمای علم فلسفه نام آن فعل کلی را طبیعت گفتند. در این عبارت کاربرد «به نام» را می‌توان با «به اصطلاح» سنجید: گزارش تفاوت‌های نسخ را به اصطلاح نسخه‌بدل می‌گویند. در واقع در این جا اصلاً «به... گفته» می‌وجود ندارد (این فعل، در این معنی، حرف اضافه اختصاصی ندارد) و «گفتن» به تنهایی معنی «خواندن» می‌دهد و جز نادرستی معنی، اصولاً وارد کردن این شاهد در ذیل آن مدخل نادرست است.

### ۱۳.۳. فعل مفرد برای فاعل جمع غیر عاقل

{...} روا نیست که چیزی {A: چیزهایی؛ C: چیز؛ C: چیزها} فاعل ذات خویش باشد، چه اگر چیزی فاعل ذات خویش باشد محال لازم آید، {...} (ص ۶۳)

نسخه A «چیزهای» نوشته است و «چیزهایی» تصرف مصحح در نسخه‌بدل است. ناصر خسرو بارها برای فاعل جمع غیر عاقل فعل مفرد آورده است، و این صورتی بسیار رایج است، از جمله در همین کتاب:

و صنع او بر دو روی است: یکی پدید آوردن چیزی که چیزها از او آید {...} (ص ۷۷)

{...} از بهر آنکه اندر آفرینش چیزهاست که آن بر نهادهایی است کز آن بیرون نشود [البته] {...} (ص ۸۸)

در این جا نیز کاتب اساس به جای «چیزها» نوشته است

۴۶. مصحح، در اثنای گفت‌وگویی در یک گروه تلگرامی، به مقاله‌ای اشاره کرده است که در آن معنی صحیح این تعبیر روشن شده (نک. حسن زیاری و اسحاق طغیانی (۱۳۹۱)، «درباره یک فعل در اسرارالتوحید (کفتن یا گفتن؟)»، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، پیاپی ۲۱: ۱-۱۰)، اما روشن نیست که چرا خود همچنان این تعبیر را نادرست معنی کرده است.

۴۷. نادرستی این معنی را پیش از نگارنده آقای علی شاپوران به مصحح گوشزد کرده‌اند.

مصحح معنی عبارات را مغشوش کرده است. سجاوندی‌ها را باید بدین صورت اصلاح کرد:

\* و محسوس از قول آواز است و نام‌هاست به حروف گفته وز کتابت خط (و) حروف است نبشته؛ و معقول از قول و کتابت معنی است {نقطه را حذف کردیم} و یافتن مر آن اعیان را که نام‌های «گفته» و «نبشته» بر آن افتاده است. {نقطه افزودیم} (و) مر نفس را چیزهایی که آن به حواس باطن یافته اوست، از راه حواس ظاهر یافته شود.

#### ۲.۱.۴

و چو جسم مصنوع است از چیزی به قهر قاهری، همچنان که قاهر قدیم ثابت است پیش از قهر آنچه قهر بر او افتاده است، نیز واجب است که قدیم باشد و ثابت باشد پیش از قهر و آن هیولی باشد؛ پس هیولی قدیم است. (ص ۷۶)

نهاد «نیز واجب است که قدیم باشد و ثابت باشد پیش از قهر» که همان «هیولی باشد» چیست؟ با تغییر سجاوندی معنی عبارات روشن می‌شود:

\* و چو جسم مصنوع است از چیزی به قهر قاهری، همچنان که قاهر قدیم ثابت است پیش از قهر، {ویرگول را به این جا آوردیم} آنچه قهر بر او افتاده است {ویرگول را از اینجا حذف کردیم} نیز واجب است که قدیم باشد و ثابت باشد پیش از قهر و آن هیولی باشد؛ پس هیولی قدیم است.

قاهر قدیم پیش از قهر ثابت بوده است، پس «آنچه قهر بر او افتاده است»، که همان هیولی باشد، نیز باید «قدیم باشد و ثابت باشد». جابجایی یک ویرگول استدلال مؤلف (در واقع استدلالی را که مؤلف از محمد بن زکریای رازی نقل کرده) کاملاً از میان برده است.

#### ۳.۱.۴

برای روشن شدن سخن محمد بن زکریا و رد ناصر خسرو بر آن، باید بیش از یک صفحه از متن را نقل کنیم. از این روی تنها بخش مورد بحث را نقل می‌کنیم و خوانندگان را برای اطلاع از استدلالات به صفحات ۸۰-۸۱ متن ارجاع می‌دهیم:

و همین اعراض که اندر امهات است اندر موالید رونده است، با این قیاس که گفته است: «اندر امهات (نیز) مستمر نیست»؛ از بهر آنکه اگر آتش مر این گرم و سوزنده

جسم کلی را از آن ترکیب کرده است، آن ترکیب از این سه روی بیرون نیست و نبوده است: {...} یا نطفه‌ای بوده است که اندر هیولی افتاده است و مر هیولی را اندر ذات خویش کشیده است و عالمی سخت خرد از آن بسته شده است (آن‌گاه از کشیدن غذا و درازی روزگار این عالم خرد بزرگ همی شده است - بر مثال بزرگ شدن حیوان از خردی - معترضه این جا پایان می‌یابد تا بدین جای رسیده است که امروز است، {→} - و این جسم کلی زیادت از اندرون خویش پذیرفته و مر او را بیرون سپوخته‌ست.

#### ۴. اشراف بر موضوع متن

پیش از این گفتیم که اشراف مصحح بر متن تصحیح شده را یکی از راه چگونگی آرایش متن (یعنی انتخاب ضبطها و نشانه‌گذاری عبارات) و دوم از راه تعلیقات او بر متن می‌توان دریافت. تعلیقات بسیار مختصر این متن تسلط مصحح بر موضوعات کتاب را نمایش نمی‌دهد، از این روی به بررسی ضبطها و نشانه‌گذاری‌های او خواهیم پرداخت. ناگفته نماند که در برخی از این موارد احتمالاً مصحح مضمون کلی عبارات را دریافته است، اما نشانه‌گذاری‌های او روند منطقی استدلالات را مختل ساخته است (نیز نک. ۲.۲؛ ۱.۲؛ ۲.۳؛ ۳.۳؛ ۳.۹؛ ۳.۱۴؛ ۱.۵ که همگی نشانه‌های مسلط نبودن مصحح بر موضوع متن و استدلالات مؤلفند).

#### ۱.۴. نشانه‌گذاری

##### ۱.۱.۴

و [مر نفس] مردم را به حواس ظاهر از بهر اندر یافتن محسوسات حاجت است، و مر او را به حواس (باطن از بهر) اندر یافتن معقولات حاجت است. و محسوس از قول آواز است و نام‌هاست به حروف گفته وز کتابت خط (و) حروف است نبشته؛ و معقول از قول و کتابت معنی است. و یافتن مر آن اعیان را که نام‌های «گفته» و «نبشته» بر آن افتاده است (و) مر نفس را چیزهایی که آن به حواس باطن یافته اوست، از راه حواس ظاهر یافته شود. (ص ۲۵)

ظاهراً استدلالی لازم نیست تا روشن شود که «و یافتن مر آن اعیان را که نام‌های "گفته" و "نبشته" بر آن افتاده است» معلوم نیست که چه معنی دارد. در واقع مراد مؤلف آن بوده که «معقول از قول و کتابت» یکی «معنی است» و دیگری «یافتن مر آن اعیان را که...» و نشانه‌گذاری نادرست

را همی گوید که به هیزم اندر آویزنده است، او تیره تر است از هوا؛ {...} (ص ۸۱)

بخشی که درون گیومه قرار گرفته نه سخن محمد بن زکریا، که بخشی از پاسخ ناصر خسرو به محمد بن زکریا است و باید از گیومه بیرون آورده شود (... با این قیاس که گفته است اندر امهات (نیز) مستمر نیست؛...). سخن ناصر خسرو آن است که همان اعراضی که بر امهات (چهار عنصر) عارض است به مولید (حیوان و نبات و جماد) نیز سرایت می کند؛ اما با وصفی که محمد زکریا از این اعراض می کند، استمرار این اعراض در امهات هم محلّ تردید است (نمونه اش آن که بر اساس تعاریف محمد زکریا آتش باید از هوا روشن تر باشد، اما در واقع تیره تر است).

#### ۲.۴. انتخاب ضبها

۱.۲.۴

[و گفته است {یعنی: محمد بن زکریا}: «و قدیم است {یعنی: هیولی}؛ از بهر آنکه روا نیست که چیزی قایم به ذات {C: بدان (به ذات)؛ S: + چنین} چیز که جسم است باشد {S: - باشد} و {SCB: نه. متن (و) تصحیح قیاسی است.} از چیزی موجود شود، که عقل مر این سخن را نپذیرد.» {...} (ص ۷۳)

این بخش در دستنویس اساس نبوده است. مؤلف در صفحات سپسین دست کم دو بار به سخن محمد زکریا بازگشته است و در هر دو بار به این اعتقاد او که خداوند چیزها را «نه از چیزی» نیافریده است (یعنی ابداع نکرده است) اشاره کرده (ص ۷۵، ۵؛ ص ۸۳، ۵) و این اعتقاد را نقد کرده است. حال چرا باید در این جا، در نقل اعتقاد محمد زکریا، «نه از چیزی» را به «و از چیزی» گرداند تا سخن خلاف اعتقاد محمد زکریا شود؟ افزون بر این، مگر جسم «قایم به ذات» است؟<sup>۴۸</sup> اصلاً «از بهر آنکه روا نیست که چیزی قایم به ذات چیز که جسم است باشد» یعنی چه؟ با توجه به نسخه بدلها (و به فرض این که مصحح نسخه بدلی را حذف نکرده باشد) این عبارات نامفهوم را فعلاً بدین صورت می توان پیراست:

۴۸. محمد زکریای رازی، طبق نقل ناصر خسرو، اجسام را تشکیل شده از هیولی می داند و روشن است که او نیز اجسام را «قائم به ذات» نمی پندارد. احتمالاً کاتبی «بدان» را نادرست خوانده و این تحریف را ایجاد کرده است.

\* [و گفته است: «و قدیم است؛ از بهر آنکه روا نیست که چیزی قایم بدان {یعنی: قایم به هیولی} - چنین چیز که جسم است - معترضه اینجا تمام می شود؛ «باشد» را از متن حذف کردیم {نه از چیزی موجود شود، که عقل مر این سخن را نپذیرد.} {...}

۲.۲.۴

پس قول او {یعنی: محمد بن زکریا} که همی گوید: «مر اجسام عالم را ترکیب از اجزای هیولی و جوهر خلاست» متناقض است. از بهر آنکه جزو نامتجزی که او همی گوید «آن هیولی است» چیزی نیست مگر متمکن اندر مکانی؛ پس اگر این جزو که او خود با خلا یک چیز بود با خلا نیامیخته {S: بیامیخته.} است، واجب آید که دو خلا باشند با یکدیگر آمیخته؛ و اگر اندر یکدیگر آمیزند و یک چیز شوند، پس ایشان خلا نباشند که اجسام باشند؛ از بهر آنکه آمیختن و مجاورت و مخالطت مر اجسام راست با یکدیگر اندر خلا، و چون خلا به دعوی او مکان است و جسم با جسم اندر خلا آمیزنده است و روا نیست که خلا جسم باشد، روا نباشد که خلا با خلا بیامیزد. (ص ۸۳-۸۴)

این بخش نیز در دستنویس اساس نبوده است. اگر آن هیولای با خلا آمیخته (= جسم) با خلا «نیامیخته است»، چگونه واجب می آید که «دو خلا باشند با یکدیگر آمیخته»؟ و آیا این جمله استدلالی است سوای جملات سپسین؟ استدلال مؤلف، که با تغییر یک کلمه «نیامیخته» که باید به «بیامیخته» تصحیح شود، بر اساس ضبط S ناقص شده است (یعنی یکی از مقدمات آن از بین رفته است)، به این صورت است که: اگر جسم هیولای با خلا آمیخته باشد و مکان نیز خلا باشد، بودن جسم در مکان یعنی آمیختن یک خلا (که در جسم است) با خلایی دیگر (که مکان است)؛ پس هنگامی که خلای جسم با خلای مکان بیامیزد این دو با یکدیگر یکی می شوند و «آمیختن و مجاورت و مخالطت مر اجسام راست»، پس در این صورت خلا حائز خواص جسم می شود و این تناقض است.

۳.۲.۴

و محمد زکریا چو [اندر] اثبات مکان و زمان از حجت عقل عاجز آمده است، اندر کتب خویش جایی گفته است که «گواهی اندر اثبات زمان و مکان از مردم عامّه جویند؛



بی‌گمان شماری از تصحیح‌های قیاسی مصحح مقرون به صواب است و پیش از این بعضی از آن‌ها را نشان دادیم (نک. ۷.۳؛ نیز پانویس ۴۳) و جلوتر هم بعضی را نشان خواهیم داد؛ با این حال نکته بسیار مهم آن است که مصحح در تصحیح قیاسی بسیار گشاده‌دستانه عمل کرده و در این کار نه به ضرورت، بلکه به استحسان متوجه بوده است. هر گاه مصحح در موارد زیادی به تصحیح قیاسی بپردازد شماری از تصحیح‌های او قرین صواب خواهند بود، اما تعداد قابل توجهی از آن‌ها نیز نادرست از آب درمی‌آیند. رویکرد درست در تصحیح قیاسی آن است که مصحح تنها و تنها در مواردی که ضرورت دارد به تصحیح قیاسی بپردازد (و تشخیص ضرورت خود امری نیازمند توغل و آشنایی عمیق پیشین با زبان و موضوع متن است) و از این راه است که نسبت اصابت تصحیح‌های قیاسی او به خطای آن‌ها خواهد چربید. در حال حاضر تعداد تصحیح‌های قیاسی غلط یا نالازم و استحسانی مصحح بر تصحیح‌های قیاسی صحیح او برتری آشکار دارد و این، از جمله، نتیجه گشاده‌دستی و تفنن در تصحیح قیاسی است.

## ۱.۵

پیش‌تر (در ۳.۱) به این مورد اشاره کردیم و البته این مورد در ویراست نخست کتاب تصحیح قیاسی بوده و اکنون، به‌پشتوانه نسخه S، دیگر قیاسی نیست؛ با این حال مصحح برای تأکید بر اصابت تصحیح‌های قیاسی خود به این مورد استناد کرده و از این روی آن را این‌جا بررسی می‌کنیم.

او پنجم بدان روی که مردم که امروز زنده است و اندر او اجزای طبایع محصور است به مقداری معلوم و از او فعلی بیاید - نیک یا بد - و به قیامت خدای - تعالی - مر او را زنده کند از بهر رسانیدن مکافات فعل او بدو، واجب آید که جسم آن مردم زنده‌کرده آن روز همین جسم باشد که امروز این فعل از او آید؛ و اگر آن همین جسم باشد، باید که همچنین باشد که امروز است. و همچنان که روا باشد {S: نباشد} که آن روز آن جسم همچنین جسمی باشد و نه همین جسم باشد، نیز روا باشد {CB: نباشد}. که همین جسم باشد و نه همچنین باشد. (ص ۴۴۸)

مصحح در ویراست نخست کتاب «نباشد»ی را که در B و

خردمند آن که نفس ایشان را بدیعت باشد و به لجاج و برای متکلمان پرورده نشده باشد و منازعت نجویند...» (ص ۱۰۴-۱۰۵)

نگارنده در نمی‌یابد «خردمند آن که نفس ایشان را بدیعت باشد و به لجاج و برای متکلمان پرورده نشده باشد» یعنی چه. یعنی کسانی که مکان و زمان برای ایشان بدیعی است خردمندند؟ پس گواهی مردم عامه (که اصولاً از نظر قدما جزو خردمندان به‌شمار نمی‌آمده‌اند) به چه کار می‌آید؟ آیا نفس کسی را برای متکلمان می‌پرورده‌اند؟ ظاهراً بهتر آن است که به‌جای بحث در چرایی نادرستی و نامفهوم بودن این عبارات، صورت درست آن‌ها را به دست دهیم:

\* و محمد زکریا چو [اندر] اثبات مکان و زمان از حجت عقل عاجز آمده است، اندر کتب خویش جایی گفته است که «گواهی اندر اثبات زمان و مکان از مردم عامه جویند [نقطه‌ویرگول را حذف کردیم] خردمندان، که نفس ایشان [یعنی: مردم عامه] را بدیعت باشد و به لجاج و به رای متکلمان پرورده نشده باشد و منازعت نجویند...» {...}

مصحح «خردمندان» را «خردمند آن» و «به رای» را «برای» خوانده و عبارت را بی‌معنی ساخته است.

## ۵. تصحیح‌های قیاسی

پیش از این مواردی را نشان دادیم که مصحح در آن‌ها باید به تصحیح قیاسی دست می‌زد (نک. ۷.۳؛ ۱.۴.۲؛ ۱.۴.۳) و نیز مواردی را نمودیم که تصحیح‌های قیاسی مصحح در آن‌ها نادرست بوده است (نک. ۱۱.۳؛ ۱۱.۳؛ ۱۴.۳؛ ۲.۴). در این‌جا موارد دیگری را نشان خواهیم داد. تعدادی از تصحیح‌های قیاسی مصحح مواردی است که ضرورت یا فایده‌ای ندارد و در واقع نوعی استحسان است (مثلاً نک. ص ۲۷، پ ۱)، اما در رد آن‌ها نمی‌توان استدلالی کرد، همان‌طور که در تأیید آن‌ها نیز نمی‌توان سخنی گفت. در این‌جا به این نوع موارد نمی‌پردازیم.<sup>۴۹</sup>

۴۹. گاهی هم مصحح خواندن صحیح نسخه بر اساس رسم الخط دستنویس‌های قدیم را تصحیح قیاسی خوانده است (مثلاً نک. ص ۱۰۹، پ ۵ که «خطایی» خواندن «خطای» را تصحیح قیاسی به‌شمار آورده، در حالی که نگارش یک یاء به‌جای دو یاء پس از مصوت‌های بلند از ویژگی‌های رایج رسم الخطی در دستنویس‌های قدیم است). مصحح در صفحه ۱۱۰ از بخش مورد بررسی سه بار «باشانده» را به «باشانده» تحریف کرده است که پیش‌تر نادرستی آن را نشان دادیم و دیگر بدان نمی‌پردازیم.

C ضبط شده به «باشد» تصحیح قیاسی کرده بوده و در ویراست دوم همان را در متن نگاه داشته‌است.<sup>۵۰</sup> هر دو «روا باشد» غلط است و باید به «روا نباشد» تصحیح شود (اولی طبق ضبط S و دومی طبق ضبط B و C)، زیرا استدلال ناصر خسرو را کاملاً برعکس کرده‌است. سخن ناصر آن است که چون عمل از این جسم سر زده‌است، جسمی که در قیامت ثواب و عقاب می‌بیند باید به ذات و خصوصیات «همین و همچنین» باشد. در جمله محلّ سخن، ناصر خسرو بر لزوم «همین» بودن و «همچنین» بودن همزمان، از هر دو وجه تأکید می‌کند: «روا نباشد» که همچنین باشد اما همین نباشد، و نیز «روا نباشد» که همین باشد اما همچنین نباشد.

## ۲.۵.

بار دیگر نخستین جمله کتاب را ببینید:

سپاس مر خدای را که آفریدگار جواهر پنهان و پیداست، و بدانچه باشاینده کذا؛ صحیح: باشاننده؛ مکان و زمان است برتر از که {C: کئی} و کجاست و بدانچه بخشاینده {اصل: بخشاینده؛ صحیح: بخشنده؛ حواس ماست رواست اگر گویم که شنوا و بیناست، {...} (ص۱)

مصحّح به درستی دریافته‌است که «که» (پس از «برتر از») با «زمان» تناسب ندارد و آن را «که» خوانده‌است، اما «که» نیز با «کجا» تناسب ندارد و این کلمه باید هم با «زمان» و هم با «کجا» (ادات پرسش) تناسب داشته‌باشد. می‌دانیم که در بسیاری دستنویس‌های کهن، «که» (حرف ربط)، «که» (ادات پرسش، «چه کسی؟») و «کئی» (ادات پرسش، «چه زمانی؟») به یک شکل و به صورت «کی» نوشته شده‌است. نتیجه طبیعی این نکته آن است که اگر کاتبی می‌خواست این رسم الخط کهنه را به روز کند (یعنی حرف ربط و «چه کسی؟» را «که» بنویسد و «چه زمانی» را «کئی»)، ناچار بود که خود تشخیص بدهد کدام «کی» به چه معنی است و این احتمال وجود داشت که گاهی به خطا بیفتد. نتیجه همین خطا را در ابیات زیر نیز می‌توان دید:

هاتفی گفتا که: «آسان بایدت

خاکروبی کن اگر نان بایدت.»

(عطار، ۱۳۸۴: بیت ۱۷۸۶؛ همو، ۱۳۹۰: بیت ۱۷۷۷ (با اختلاف: هاتفش))

۵۰. در همان صفحه مصحّح دو تصحیح قیاسی غیر از این نیز کرده بوده که آن هر دو صحیحند.

می‌ندانم کاشکی می‌دانمی

که اگر می‌دانمی حیرانمی

(همو، ۱۳۸۴: بیت ۳۹۴۵؛ همو، ۱۳۹۰: بیت ۳۹۲۳)<sup>۵۱</sup>

در هر دو بیت تناقضی به چشم می‌خورد:

- هاتف به شیخ نوقانی گفته که «آسان بایدت» و پس از آن، عکس «آسان» را به او امر کرده‌است: خاکروبی کن اگر نان بایدت!<sup>۵۲</sup>

- شاعر نمی‌داند و آرزو می‌کند که بداند، زیرا اگر بداند حیران است!<sup>۵۳</sup>

در هر دوی این ابیات باید «که» را به «کئی» تصحیح/ تصحیح قیاسی کرد تا معنی ابیات روشن شود و تناقض از میان برود:

- هاتفی گفتا: «کئی آسان بایدت؟

خاکروبی کن اگر نان بایدت»

- می‌ندانم، کاشکی می‌دانمی

کی اگر می‌دانمی حیرانمی؟

در این عبارت از قابوس‌نامه (عنصرالمعالی، ۱۳۸۳: ۲۳۵-۲۳۶) نیز ایراد مشابهی دیده می‌شود:

امیر شمس‌المعالی گفت: ای سبحان الله العظیم! چه واجب کند چنان محتشمی را با چون منی چنین سخن گفتن که ممکن شود (ن: نباشد؛ ب: نشود؛ پ: باشد) مرا چنین کاری کردن که تا قیامت بدنامی من اندران باشد؟

آن‌گونه که از نسخه‌بدل‌های منقول برمی‌آید، دو دستنویس

۵۱. دو دستنویس موزة قونیه، که اساس هر دو تصحیح منطبق‌الطیرند، حرف ربط را به صورت «که» می‌نویسند؛ اما دستنویس ق، یعنی نسخه ۱۷۴۱ قونیه در چاپ عابدی-پورنامداریان (مراغی) در چاپ شفیع کدکنی، مصراع دوم بیت دوم را به صورت «کی اگر می‌دانمی حیرانمی» ضبط کرده‌است. عابدی و پورنامداریان به این اختلاف اشاره نکرده‌اند، احتمالاً به آن علت که «کی» را صورت قدیم حرف ربط پنداشته‌اند.

۵۲. ظاهراً می‌شود «آسان بایدت» را پرسشی به قصد تمسخر و تویخ دانست و این طور توجیه کرد که هاتف، با خشم یا تمسخر، به شیخ نوقانی گفته‌است «نان بدون دشواری برایت بایسته است؟ برو خاکروبی کن!» (از دوست گرامی، آقای رضا خبازها، از بابت این تذکر سپاسگزارم). نگارنده برهان قاطعی در ردّ این توجیه ندارد، اما با توجه به فضای داستان (که پیش از این شیخ نوقانی یک بار از هاتف درخواست کرده که «بی‌جگر نانیم ده، خونم مخور»)، این پاسخ طعنه‌آمیز یا خشمگینانه را دور از انتظار می‌داند و گمان می‌کند «کئی بایسته است که [مانند درخواستی که کردی] نانی آسان به دست بیاوری؟» پاسخ محتمل‌تری است.

۵۳. از بیت پیشین (حیرت و سرگشتگی تا کی برم؟) پی‌چو گم کردند، من چون پی برم؟) پیداست که شاعر در طلب حیرت نیست.

که وصی او را باید «سیدالأوصیا» دانست؛ پس با تغییر کوچکی در نقطه‌گذاری کلمات می‌توان صورت اصیل جمله را، از راه تصحیح قیاسی، دریافت:

\* ... بر علی بن ابی‌طالب که به شرف وصایت او {= پیامبر اسلام} سیدالأوصیاست.

با توجه به این مورد و مورد پیشین، روشن می‌شود که در بند نخست کتاب چهار واژه به صورت‌هایی تحریف‌شده ضبط شده و نیز یک تغییر مهم در نسخه‌ها از نسخه‌بدل‌ها حذف شده‌است (نک. ۱.۱.۱.۲).

#### ۴.۵

{...} چنان که چو کسی «چیز» {CBA}: چیزی. متن (چیز) تصحیح قیاسی است. {نیشته باشد آن مانند باشد به «خبر» و «خیر» و جز آن {...} (ص ۸)

در این جا میان قیاس و استحسان خلط شده‌است، و آلا روشن نیست که چرا عبارتی را که از هیچ نظر ایرادی ندارد و همه نسخه‌ها بر سر آن توافق دارند، باید تغییر داد:

\* {...} چنان که چو کسی «چیز» ی نیشته باشد آن مانند باشد به «خبر» و «خیر» و جز آن {...}

#### ۵.۵

{...} تا مر حرف‌ها را گشاده و بی‌کندی و عیب {A}: عیبی {پدید آرد} {CBA}: آورد. متن (آرد) تصحیح قیاسی است. {ص ۱۰}

«قول هشدهم» از بخش‌هایی است که جز سه نسخه CBA در S هم هست و در آن جا نیز «آورد» (بازآورد) آمده‌است (نک. ص ۲۳۷، س ۹؛ دو سطر بالاتر «بازآرد» آمده‌است). ناصر خسرو، در آثار منشور خود، پرهیز آشکاری از کاربرد مضارع فعل «آوردن» بدون حذف «و» دارد و احتمال دارد که این اصرار برای سهولت تشخیص دو زمان مضارع و ماضی این فعل بوده‌باشد («آرد» و «آورد» را به سادگی می‌توان تشخیص داد، اما «آورد» و «آورد» را نه).<sup>۵۴</sup> اما در دیوان، چنین اصراری دیده‌نمی‌شود و این نکته احتمالاً به ضرورت وزن

۵۴. «آورنده» را به صورتی جز صفت فاعلی نمی‌شود خواند، اما گویا از آن هم پرهیزی دارد (اگرچه گاهی هم به کار برده‌است، مثلاً نک. ناصر خسرو، ۲۵۳۶: ۱).

ن (سومین نسخه مصحح، مورخ ۷۵۰ق) و ب (چهارمین نسخه مصحح، مورخ ۸۶۱ق) فعل جمله را منفی کرده‌اند تا تناقضی را که در عبارت به چشم می‌خورد از میان ببرند: اگر «تا قیامت بدنامی من اندران باشد»، پس چگونه «ممکن شود مرا چنین کاری کردن»؟ البته احتمالاً مصحح قابوسنامه، غلامحسین یوسفی، عبارت را طور دیگر خوانده‌است: که [آیا] ممکن شود مرا چنین کاری - که تا قیامت بدنامی من اندران باشد - کردن؟ با این حال عبارت در این صورت پیچشی دارد و روشن نیست که چرا باید این دو جمله را به یکدیگر وصل کرد. به نظر می‌رسد صورت اصیل عبارت این‌گونه بوده‌است:

\* چه واجب کند چنان محتشمی را با چون منی چنین سخن گفتن؟ کی ممکن شود مرا چنین کاری کردن که تا قیامت بدنامی من اندران باشد؟

با توجه بدان چه گفتیم به نظر می‌رسد که در عبارت زادالمسافر نیز چنین تحریفی رخ داده‌است و باید آن را بدین صورت پیراست (باقی اغلاط این عبارت را نیز اصلاح می‌کنیم؛ نک. ۲.۳):

\* سپاس مر خدای را که آفریدگار جواهر پنهان و پیداست، و بدانچه باشاننده مکان و زمان است برتر از کی و کجاست و بدانچه یخشنده حواس ماست رواست اگر گویم که شنوا و بیناست، {...}

#### ۳.۵

نخستین بند زادالمسافر این‌گونه ادامه می‌یابد:

{...} محمد قرشی کز خلق مصطفاست و مر شرف و نبالت را غایت و منتهاست، و بر علی بن ابی‌طالب که به شرف و صیانت او سیدالأوصیاست {...} (ص ۱)

احتمالاً مصحح «صیانت» را به معنی «پرهیزگاری» گرفته و بدان نیندیشیده که تناسب «شرف» و «پرهیزگاری» با یکدیگر چیست (طبعاً همه خوی‌های نیک، به لحاظ نیک بودن، با یکدیگر متناسبند، اما «شرف و پرهیزگاری» چیزی از نوع «جود و عدل» نیست) و چرا باید به واسطه «شرف و پرهیزگاری» کسی «سیدالأوصیا» باشد. بگذریم از آن که «او» پس از «صیانت» زائد است (همان‌طور که در ۲.۲.۴ زائد بود). پیامبر اسلام، به نوشته مؤلف، «سیدالانبیاست» و از این روست

با ساختار دستوری کمیاب و ناشناسی سروکار داریم. اغلب مصححان در این گونه موارد عملکرد یکسانی دارند: الف. اگر با واژه شاذی رویارو شوند آن را در متن نگاه می‌دارند (آن گونه که مصحح زادالمسافر «بوته» و «دنفد» را به تصور این که واژه‌های نادری هستند در متن نگاه داشته‌بود)؛ ب. اگر با ساختار نحوی نادری رویارو شوند آن را قلب و تحریف می‌کنند. در واقع امروز چشم اسفندیار تصحیح متن دستورندانی مصححان و بی‌توجهی کامل ایشان به دستور تاریخی است. باری شیوه درست در برخورد با این گونه کاربردهای نادر حفظ آن‌ها در متن و اظهار بی‌اطلاعی از وجه صحت آن‌ها در تعلیقات است، نه تصحیح ذوقی و محو آثار ساختارهای دستوری نادری از این دست.

#### سخن پایانی

آن چه از بررسی یک چهارم آغازین متن زادالمسافر به دست آمد نشانی از آشنایی مصحح با زبان این متن و اشراف او بر محتوا و استدالات مؤلف ندارد. این نکته البته ممکن است موجب اشکال کلی نشود و متن تصحیح شده را یکسره نامعتبر نکند، در صورتی که مصحح به قواعد تصحیح متن پایبند باشد، در متن تصرف نکند و نسخه‌بدل‌ها را به تمامی به دست دهد؛ متأسفانه در تصحیح زادالمسافر این شرایط نیز مراعات نشده‌است. متن فعلی زادالمسافر شباهتی به متن نهایی این اثر ندارد و با توجه به ارزش زبانی و فلسفی این اثر ضروری است که بار دیگر، به دست مصحح/ مصححانی پایبند به قواعد تصحیح انتقادی و مسلط به جنبه‌های فکری و زبانی ناصر خسرو و متون هم‌عصر او، به تصحیح برسد. یکی از نخستین ویژگی‌های آن تصحیح نهایی (تا پیش از کشف دستنویسی کهن تر و صحیح تر) باید احتوای آن بر تمامی نسخه‌بدل‌ها، بدون کمترین گزینش و دستکاری، باشد. همچنین امید است مصحح/ مصححان بعدی بتوانند با نگارش مقدمه و تعلیقاتی در خور، جنبه‌های مختلف فکری و زبانی این اثر را واکاوی کنند و روابط آن را با دیگر آثار ناصر خسرو نمایان سازند.

عطف در زبان ناصر خسرو (و نیز هم‌عصران او) را با معیار فارسی امروز نمی‌توان سنجید و باید در آن بازیابی اساسی کرد.

مربوط است، اما نه به شکلی که عموماً پنداشته می‌شود. یعنی ضرورت وزن باعث نشده‌است که ناصر خسرو چیزی را تغییر دهد، بلکه از سویی موجب شده که نتواند حساسیت خود را در شعر بروز دهد (زیرا وزن به او اجازه نداده‌است) و از سوی دیگر احتمالاً ضرورتی ندیده‌است که این حساسیت را در شعر بروز دهد (زیرا وزن به خواننده اجازه خلط «آورد» و «آورد» را نمی‌دهد). توجه مصحح به این نکته بسیار ارزشمند است (اگرچه به هیچ یک از نکاتی که این جا گفتیم اشاره نکرده‌است)، اما شرایطی را باید در نظر بگیرد: نخست این که باید شواهد و علل ترجیح خود را در تعلیقات شرح دهد، و دوم این که نباید این احتمال را که ناصر خسرو در مواردی از این قاعده احتمالی خود غافل بوده باشد نادیده بگیرد و کاربردهای او را یکدست کند.

نکته فرعی درباره این عبارت آن است که احتمالاً همان «عیبی» که در اساس آمده اصیل است و روشن نیست چرا مصحح آن را در حاشیه نهاده‌است.

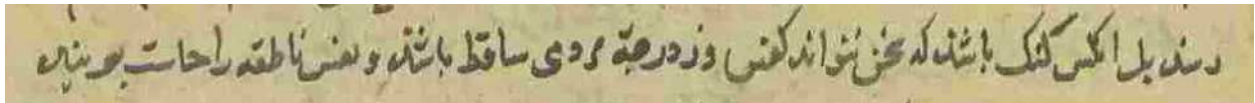
#### ۵. ۶.

{...} «دلیل بر آنکه اندر جوهر آتش اجزای هیولی کمتر است و خلا بیشتر است آن است که چو مر هوا را به سنگ و آهن بزینم {CBA: + تا؛ S: برزند تا (بزینم). متن (بزینم) تصحیح قیاسی است.» گشاده شود و آتش از او پدید آید، {...} (ص ۸۵)

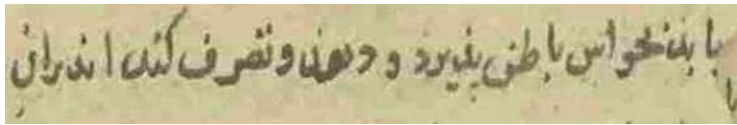
هر چهار دستنویس اساس مصحح «تا» را داشته‌اند و او، از آن جا که آن را زائد می‌پنداشته، حذف کرده‌است. نگارنده شاهدی از کاربرد «تا» بر سر جواب شرط ندیده‌است، اما با توجه به دیگر کاربردهای این حرف می‌تواند حدس بزند که یکی از کاربردهای کمیاب آن باید مواردی مشابه این باشد، یعنی کاربردش بر سر جواب شرط برای بیان نتیجه. البته احتمال قوی تر آن است که «و» (پیش از «آتش») بر سر جواب شرط آمده باشد (یعنی «چو مر هوا... گشاده شود» شرط باشد و الباقی جمله جواب شرط) که شواهد آن نایاب نیست.<sup>۵۵</sup> به هر روی توافق هر چهار دستنویس نشان می‌دهد که در این جا

۵۵. یکی از انواع پرتکرار تصحیح قیاسی در زادالمسافر حذف یا افزودن «و» است و این حذف و اضافه‌ها با معیار فارسی امروز صحیح است، اما کثرت تعدادشان در این اثر به احتمال قوی نشانه آن است که کاربرد حرف

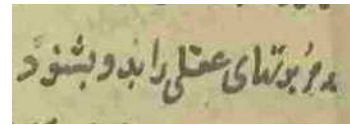




تصویر ۱: دست‌نویس A (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) از زادالمسافر، ف ۱۱ ا ر



تصویر ۳: همان: ف ۱۲ ج



تصویر ۲: همان: ف ۱۰ ج

### منابع

- ازرقی هروی، ابوبکر بن اسماعیل (۱۳۹۸). دیوان. تحقیق و تصحیح مسعود راستی‌پور، محمد تقی خلوصی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- انوری، حسن (زیر نظر) (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- تبریزی خیابانی، محمدعلی (۱۳۰۸). فرهنگ نوبهار. تبریز: مطبعة شرق.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵). دیوان. تدوین و تصحیح رشید عیوضی. تهران: امیرکبیر.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی، کتاب حروف اضافه و ربط. بی‌جا: سعدی.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی (۱۳۶۲). فرهنگ نظام. تهران: کتابخانه دانش (افست از روی چاپ ۱۳۰۵ هند).
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۴). «چار بهرام؛ بررسی یک خطای تاریخی در شاهنامه». نقد کتاب میراث، سال دوم، ش ۶ و ۷ (تابستان و پاییز): ۲۰۱-۲۰۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵). «یکی از سنت‌های فراموش شده در نخستین سده‌های شعر فارسی». گزارش میراث، ۷۶-۷۷ (پاییز و زمستان): ۲۳-۳۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸). ازرقی، ۱۳۹۸ (مقدمه، تعلیقات) - سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵). غزلهای سعدی. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۴-۱۳۸۵). «ضوابط تصحیح متن‌های کهن». نامه بهارستان، دفتر ۱۱-۱۲: ۲۰۷-۲۱۰.
- عمادی حائری، سید محمد (۱۴۰۰). قرآن فارسی کهن. تهران: میراث مکتوب.
- عنصری، حسن بن احمد (۱۳۶۳). دیوان. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: سنائی.
- نرّم‌افزار درج<sup>۳</sup>
- وبگاه گنجور
- وبگاه واژه‌یاب

## Table of Contents

### Editorial

Language, Literature, and National Self-Consciousness / Mahmoud OMIDSALAR ..... 3-6

### Articles

Investigating the Authority of a Number of Couplets in the Editing of the *Shāhnāme* / Djalal KHALEGI-MOTLAGH ..... 7-29

Seals of the *Al-mašīḫah*'s Manuscript / Emadoddin SHEYKHOLHOKAMAEI ..... 30-32

New Findings on the Life of 'Allāmeḥ 'Ali Akbar Dehkhodā / Maryam MIRSHAMSI ..... 33-55

Excerpts from Nizāmī-yi 'Arūzī's *Chahār Maqāleh* ("Four Treatises") in an Unknown Text on Judicial Astrology,  
Written by Tāj al-dīn-i Akram / Ali SAFARI AQ-QALEH ..... 56-63

A Look at Ḥalīmī's Dictionaries (A Study on Linguistic Features) / Milad BIGDELOU ..... 64-76

Another Edition of *Nuzhat al-'Āsighīn* Written by 'Alī ibn-i Mahmūd ibn al-Ḥāj / Ali KAMELI ..... 77-87

### Reviews and Critiques

*Sufis and Their Opponents in the Persianate World* / Majdoddin KEYVANI ..... 88-102

A Review of the Edition of *Zād al-Musāfir* / Masoud RASTIPOUR ..... 103-129

A Look at the "Fragmented Poems" in *Zulālī-yi Xānsārī's Collection of Poems* / Mortaza MOUSAVI ..... 130-135

Clearing up Some Misunderstandings about Seyfī-yi Niyšābūrī and Making a Few Comments on the Facsimile  
Edition of *Rasā'il al-'Uššāq wa Wasā'il al-Muštāq* / Homayoun SHEKARI ..... 136-140

### Essays on Research

What Does an Etymologist Do? (11) / Seyyed AhmadReza QAEMMAQAMI ..... 141-144

A Report on an Academic Plagiarism (Incorporation of the *Mythological Infrastructures in Shāhnāme* of Ferdowsi into *Mythological Criticism, and Its Application in the Analysis of Ferdowsi's Shāhnāme* [Doctoral Dissertation, Ferdowsi University of Mashhad]) /  
Mahvash VAHEDDOUST ..... 145-156

### Iran in Ottoman Texts and Sources (22)

Çalabizādah 'Āšem Efendī / Nasrollah SALEHI ..... 157-159

### Introducing Codicologists and Textual Scholars (5)

From Leipzig to Babylon; A Review of the Life and Works of Franz Heinrich Weissbach, a Scholar in Cuneiform  
Studies / Soheil DELSHAD ..... 160-166

### On the Previous Articles

On a Piece of a Poem Ascribed to Kāfī-i Zafar-i Hamadānī / Behrouz IMANI ..... 167

Notes on the Letter [Ž] in the Persian Language / Reza HEYRARIZADI ..... 168-169